

دیدگاه مادر رابطه با همکاری با سایر نیروهای سیاسی

الف - مقدمه

تُرک تازی رژیم ددمش جمهوری اسلامی در ایران در زمینه سرکوبی، زندانها و شکنجه ها و اعدامها و بیگ عبارت ویرانی همه جانبه ایران، صحنه‌ی بارزتر طبقاتی جنبش پس از یکدوره التقاط طبقاتی و روشن گردیدن اثرات منفی آن به جنب و جوش افتادن سلطنت طلبان رنگارنگ در خارج از کشور با تکیه بر عملکرد ضدبشری رژیم جمهوری اسلامی و ضرورت مبارزه مداوم با رژیم و افشای چهره ننگین او، رنج پراکندگی نیروهای سیاسی را بیش از پیش غیرقابل تحمل مینماید.

سرخوردگی بسیاری از افراد نیروهای مبارز و سیاست صبر و انتظار رسیاری دیگر و تعطیل عملی مبارزه از جانب آنها، بسیاری از هواداران آنها را مایوس و سرگردان کرده است اما در این میان امری که توقف ناپذیر است ددمشی رژیم و ضرورت مقابله با آن و معرفی یک آلترناتیو انقلابی است. در خارج از کشور نیز چنین نیازی بسیاری را بر آن داشته است که در پی یافتن راه‌هایی باشند تا پراکندگی موجود را کاهش دهد و اتحاد و اتفاق نیروها بعد کمی و کیفی مبارزات را در خارج از کشور بالا ببرد.

بسیاری با احساس چنین ضرورتی اما با درک های گوناگون قدم پیش نهادند تا راه - نزدیکی نیروها را در خارج از کشور هموار سازند به دنبال چنین خواستی در کشورهای مختلف اقدامات مشابهی در این رابطه انجام پذیرفته است انتشار کتبی و شفاهی نظرات گروه‌های سیاسی نشان داده است که اصولاً دید مشترکی نسبت به شکل و محتوای همکاری وجود ندارد. بعضی از گروه‌ها عالیت‌ترین نوع همکاری یعنی سازمان واحد، (وحدت تشکیلاتی) را برای همکاری پیشنهاد مینمایند. (آنها نیز - سازماندهی کنفدراسیون را مدنظر دارند) در حالیکه گروه‌های دیگر در حال حاضر شرایط - مادی دستیابی به وحدت تشکیلاتی را موجود ندیده و در عوض سیاست اتحاد عمل یعنی همکاری های مقطعی و اتحادهای عملیاتی مشخص را پیشنهاد مینمایند و معتقدند کسبه رسیدن به سازمان دمکراتیک واحد، (اگر ممکن باشد) تنها طی یک پروسه پس از دستیابی به تجارب مثبت عملی امکان پذیر است چرا که گروه‌های دا و طلب همکاری دارای مواضع سیاسی بسیار متفاوت و بعضاً متضاد هستند که توافق بر سر آنها در کوتاه مدت ممکن نیست و نزدیکی آنها تنها طی تشدید پروسه مبارزه طبقاتی در داخل کشور و مبارزه ایدئولوژیک بین جریانات سیاسی موجود در جامعه حاصل

خواهند شد. در این مقاله ماضن بررسی - اجمالی نقطه نظرات موجود بر سر نوع و سطح همکاری، دیدگاه خود را پیرامون این مسئله بیان میداریم.

قبل از هر چیز این نکته را باید روشن و تصریح کرد که هرگونه همکاری که مفا بر با اهداف استراتژیک انقلاب، از جمله تضمین هژمونی پرولتاریا باشد، از نظر ما مردود است. در ابتداء برای روشن نمودن نوع و - سطح همکاری ضروری است پرمیسه شود که هدف یا اهداف این همکاری چیست؟ بنظر ما اهداف همکاری نیروهای سیاسی خارج از کشور در مرحله کنونی میتواند بصورت زیر خلاصه نمود:

ب - اهداف همکاری

- ۱- افشای هروچه بیشتر و وسیعتر رژیم جمهوری اسلامی در سطح جهان و در ابعاد گوناگون
- ۲- دفاع بدون قید و شرط از جنبش انقلابی ایران بطور عام، سازمانهای انقلابی و رزمندگان آن بطور خاص.

۳- نزدیکی نیروهای سیاسی مختلف و ایجاد حرکت بیشتر در جنبش خارج از کشور و جلوگیری از پراکندگی و انفعال.

۴- ایجاد جو مساعد و مناسب برای جلب همکاری افراد و وسیعتری از ایرانیان مقیم در خارج و استفاده از توان و استعداد آنها در خدمت به جنبش.

۵- فراهم نمودن زمینه لازم برای مقابله جدی با ضد انقلاب مغلوب (سلطنت طلبان).

۶- ایجاد امیدواری بیشتر برای ایرانیان سرخورده و مایوس.

۷- فراهم نمودن زمینه های وحدت آتی. با توجه به این اهداف ما معتقدیم شرایط نسبی (یعنی دهته) برای نوعی از همکاری وجود دارد. اما همچنانکه نکات فوق الذکر روشن میکنند، این بندها نمیتواند چهار - چوب کامل یک مبارزه هدفمند را بازند.

مبارزه هدفمند باید همواره دو وجه منفی و ایجاب داشته باشد وجه مبارزه با دشمن در جهت سرنگونی و نفی آن از یک طرف و تبلیغ آلترناتیو مورد نظر آنچه که باید جای رژیم کنونی را بگیرد، از طرف دیگر. اما همانطوریکه ملاحظه میشود اهداف فوق تنها در خدمت وجه اول یعنی مبارزه با دشمن قرار میگیرد. ما معتقدیم شرایط برای نوعی از - همکاری که بتواند هر دو وجه را در بر بگیرد وجود ندارد. چراکه دیدگاه‌های بسیار متفاوتی نسبت به آلترناتیو جنبش وجود دارد. پس اگر این فرض درست باشد (که از -

دیدگاه ما چنین است) تنها نوعی از همکاری مطرح است که وجه اول را بپوشاند - بسادگی میتوان گفت چنین همکاری تشکیلی سازمان واحد، نمیتواند باشد. اما اشاره - کردیم که همواره مبارزه باید هدفمند باشد. یعنی هر دو وجه لازم را دارا باشد.

پس اگر ما معتقد باشیم تنها در زمینه وجه اول امکان همکاری وجود دارد آیا این بدان معنی است که چارچوب یک مبارزه هدفمند را رها کرده ایم؟ هرگز. ما معتقدیم تا زمانیکه شرایط ذهنی و معینی برای تبلیغ طرح آلترناتیو واحد وجود ندارد، نیروهای مختلف با طرح آلترناتیوهای گوناگون نمی توانند در یک سازمان واحد جمع یابند.

بنابراین در شرایطی که وجه اول مبارزه - بطور مشترک انجام میپذیرد وجه دوم آن بطور مستقل انجام خواهد گرفت و این تا زمانیکه که طی یک پروسه مبارزه ایدئولوژیک بتوان به طرح یک آلترناتیو مشترک دست یافت اما در شرایطی که دیدگاه‌های متضاد روی وجه دوم وجود دارد، اگر هم نیروها در یک سازمان جمع یابند، عملاً بیشتر نیرو صرف مباحثات نظری گشته و این تجمع راه یک محفل - عمل و روشنفکرانه بدل میسازد. درباره این مطلب ذیلاً توضیح میدهم.

در کل میتوان از دو نوع وحدت سخن گفت (۱) وحدت خاص.

(۲) وحدت عام. وحدت خاص تنها سازمانهای سیاسی یک طبقه را بهم پیوند میدهد و با توجه به پایه های طبقاتی و قشر بندی موجود و شرایط زیست سازمانهای سیاسی و دانشجویی خارج از کشور که نمایندگی گروه بندیهای مختلف خرده بورژوازی را مینمایند، امکان وحدت خاص در بین آنها وجود ندارد. تنها در صورت پیوند سازمان های سیاسی طبقاتی داخل کشور و تشکیل - حزب طبقه کارگر، هواداران آنها میتوانند بدون محور مشترک توافق شده، سازمان واحدی بوجود آورند. بنابراین در شرایط کنونی و در مرحله نهایی آن، در خارج از کشور، تنها بحث بر سر وحدت عام میتواند مطرح باشد. اما این خود مستلزم فراهم شدن مقدمات دیگری است. کسانیکه بدون کوتاهی برای فراهم آمدن چنین مقدماتی، آرزوی وحدت بلا تکامل و ایجاد سازمان واحد (بعضاً انواع کنفدراسیون) را در سر میبورزند، نظراً و عملاً از مطالب بدورند. ما در اینجا به توضیح انواع همکاری های عام و ممکن در خارج از کشور میپردازیم.

ج - انواع همکاری

۱- سازمان واحد

ایجاد سازمان واحد از نوع دمکراتیک آن که مجموعه گروه‌های سیاسی با مواضع مختلف ولی نزدیک به هم بصورت خطوط سیاسی یک سازمان گردهم آورده، عالی‌ترین شکل همکاری در خارج محسوب می‌گردد، اما در شرایط کنونی جنبش با توجه به پراکندگی نیروها و فاصله نظری موجود بین آنها امکان چنین نوع همکاری بدون بوجود آمدن مقدمات و تجارب مثبت لازم، عملی نیست. در این نوع همکاری، که تشکیلات واحدی را می‌طلبد، نیروهای مختلف نمیتوانند تشکیلات مستقل خود را حفظ کنند.

چراکه معایر یا اصول یک سازمان واحد و - دمکراتیک است برای تشکیل چنین سازمانی، ابتدا نیروهای سیاسی، هوادار باید سازمان مستقل خود را منحل گردانند و این یعنی پایان دادن به مبارزه ایگه امروز توسط سازمانهای هوادار و عمدتاً سازمان ما انجام می‌گیرد. این ادعا زمانی روشن میشود که خواننده کم و کیف فعالیت مبارزاتی سازمان های هوادار را با جریان‌ها با اصطلاح "مستقل" و غیر هوادار سنجیده کند. تن دادن به چنین خواستی برابر است با ساق دادن عناصر مبارز متشکل به سرنوشتی که بسیاری از عناصر - با اصطلاح "مستقل"، "آزاد و بی قید سازمانی" بدون خط" یا "هوادار خود" دچار آنند که همانا مبلغ گرایشهای لیبرالی، ضد تشکیلاتی، سازمان ناپذیری و آنارشیستی هستند. این طرم که عمدتاً از جانب همین دسته افراد طرح میشود نه پایانی برای تنهایی آنها که آغاز ی برای تخریب سازمانهای سیاسی فعال هوادار سازمانهای انقلابی، داخلی است ما این طرم را در شرایط کنونی، طرمی انحلال طلبانه و سرز بغایت انحرافی دانسته و با آن خط و سرز قاطعی کشیده ایم. ما متمعجبیم که چگونه کسانی که حاضر به دفاع از سازمانهای سیاسی انقلابی داخل کشور نیستند و دفاع از انقلاب ایران را خارج از دفاع از سازمانهای سیاسی آن میدانند، میخواهند در سازمان واحدی عضو شوند که اکثریت اعضا آنها کسانی، تشکیل خواهند داد که دفاع از انقلاب ایران را بدرستی از کانال سازمانهای انقلابی آن انجام پذیر میدانند. آنها باید پاسخ دهند زمانیکه هیچکدام از سازمانهای موجود در ایران را پایسته دفاع نمیدانند چگونه از چه کانیلی میتوانند بطور واقعی، عملی کمک خود را به امر انقلاب در ایران، مادیت بخشند؟ مثلاً اگر برای خلق کرد دارو جمع - آوری میکنند از چه طریقی جز سازمانهای انقلابی آن میتوانند دارو را در اختیار مردم نیازمند آن قرار دهند؟ بنا بر این - کسیکه خود را صالح تره انقلابی تر و اصولی - تر از هر سازمان مبارز داخل میدانند و خط سیاسی خود را تأکید میکنند، تنها خود را،

تنها خط درست می‌شناسد و محور جنبش را - محتویات ذهن خود میدانند و دیگران را نیز دعوت میکنند که "هر کس هوادار خود" باشد اصولاً چگونه قادر است عملاً در خدمت انقلاب قرار گیرد؟ این نوع افراد فی الواقع - بدنیاال محفلی میگردند که تمایلات روشنفکرانه خود را ارفاء کنند، ولی آنها سازمانهای هوادار را بدلیل وجود ضوابط تشکیلاتی و سیاسی، مانع لاقیدی ها و عدم تعهد پذیری خرده بورژوازی خود میبینند و از آن گریزانند.

۲- جنبه و واحد

دومین نوع همکاری که مجموعه سازمان های سیاسی و افراد میتوانند ضمن توانمندی کوتاه مدت و یا بلند مدت و یا پایداری - بلند مدت سیاسی - تشکیلاتی واحد جمع کرده - و آلترناتیو خاصی را نشان دهند، جنبه واحد است. در این نوع تشکیلات سازمانهای سیاسی ضمن حفظ تشکیلات مستقل خود در برنامه واحدی شرکت میجویند. اما تشکیل جنبه واحد همواره با تعیین یک هدف مرکزی (آلترناتیو مشترک) مادیت مییابد و در شرایطی است که - یک جریان به تنهایی قادر نیست به آن هدف دست یابد. بنا بر این، امکان و توافق هائی - حول برنامه ای که حداقل خواستهای نیروهای مختلف را دربر بگیرد، اتحادی بوجود می - آید. ممکن است عده ای آنها مخرج مشترک گرفتن مواضع نیروها بنامند. بهرحال هر - چه نامیده شده، تنها راه ایجاد جنبه همین است. این درست است که در یک جنبه میهنی و انقلابی، تعلق حزب واقعی طبقه کارگر تا مین همزونی خود است ولی مادر اینجاز چنین جنبه ای صحبت نمیکنیم، چرا که اصولاً در - خارج از کشور سخن از نمایندگی پرولتاریا ادعای بی محتوا و بوجی بیش نیست. در اینجا بحث بر سر همکاری گروههای روشنفکری است تجربه همکاری ما با این گروهها، نشان داده است که حتی برای انجام یک اکسیون ساده، ساعتها و گاهی روزها باید وقت صرف نمود تا برسند شمار کلی به توافق رسید. چه رسد باینکه برسریک پلاتفرم مشترک توافق کنیم. البته امروزه جنبه‌ها یا سازمانهای دمکراتیک کم عمری که بر مبنای آرزوی این و آن شکل میگیرد کم نیستند. ولی، ما راه های تجربه شده و شکست خورده را تکرار نخواهیم کرد. از آنجاییکه شرط لازم برای تشکیل جنبه نیز بمانند سازمان واحد، حصول توافق بر سر حداقل یک آلترناتیو واحد است و دستیابی به این امر در حال حاضر ممکن نیست - لذا تشکیل جنبه نیز تا فراهم شدن شرایط آن به تعویق مینفتد. ممکن است بعضی ها طرم جنبه را تا حد مبارزه با دشمن واحد کاهش دهند و تبلیغ آلترناتیو را نادیده بگیرند - اشتباهی که سالها سازمان کنگفدراسیون جهان،

در یک تشکیلات واحد بدان مبتلابود. زمانیکه در درون کنگفدراسیون جریانی تولد یافت که به تبلیغ یک جریان سیاسی، عملاً موجود در درون جامعه پرداخت پر سه انتصاب شروع شد. تجربه کنگفدراسیون بعنوان یک سازمان واحد دمکراتیک دو امر را بخوبی بمانما موزد

۱- زمانیکه اختلاف بر سر دشمن و نحوه برخورد به آن، یعنی رژیم شاه و شعار سرنوشتی، کیفی شد، خطوط سیاسی موجود در درون این سازمان واحد، بیش از پیش از هم فاصله گرفتند و زمینه اولین انتصاب فراهم شد. این تجربه نشان میدهد که حتی عدم وجود توافق بر سر وجه نفی یعنی چگونگی برخورد به دشمن، سازمان واحد را متلاشی میکند. تجربه دیگر زمانی اتفاق افتاد که با آغاز مبارزه مسلحانه در ایران و تولد سازمان چریکهای فدائی خلق ایران و سازمان مجاهدین خلق گروهی به دفاع از این سازمانها پرداختند. همین دفاع از یک آلترناتیو مشخص برای سازمانی که اصولاً به آن حد از رشد نرسیده و نیا موخته بود که باید آلترناتیو را حمایت و تبلیغ کند - زمینه انتصابهای بعدی را فراهم آورد. با استفاده از این تجربه هاست که میگوئیم - پیش از تشکیل یک جنبه واحد در خارج از کشور تشکیل یک جنبه در درون ایران امری ضروری است البته این امر مانع از آن نخواهد شد که ما پر سه دستیابی به جنبه را آغاز و تجربه نکنیم.

۳- اتحاد عمل

در حال حاضر اتحاد عمل ساده ترین نوع همکاری است که میتواند بین نیروهای سیاسی روشنفکری در خارج از - کشور مادیت یابد. چرا که این نوع همکاری در عین کانیلیزه کردن تمام نیروها حول یک برنامه و سیاست مشخص و بر آوردن اهداف تعیین شده برای این دوره مستلزم توافق بر سر تمامی اختلافات نظری نخواهد بود. بنا بر این سریعتر به نتیجه خواهد رسید. مگر نه آنکه هدف - اولیه هر نوع همکاری برگزاری آکسیونهای مبارزاتی مشترک علیه رژیم جمهوری اسلامی است (دشمن مشترک). روشن است که اتحاد عمل تمامی اهداف یک همکاری از نوع عالی آن، از جمله تبلیغ و ترویج یک آلترناتیو مشترک را الزاماً به همراه نخواهد داشت ولی بنا آغاز "اتحاد عمل" و دستیابی به نتایج مثبت و امیدوار کننده آن رفته رفته شرایط برای همکاریهای بیشتر و وسیعتر و همه جانبه تر فراهم خواهد شد، تا جندی که امکان ایجاد جنبه مشترک از نیروهای مختلف را نیز فراهم کند.

کسانی که سودای انحلال سازمانهای هوادار را دارند و بجای انجام برنامه دمکراتیک ، برای ایجاد کنگفدراسیونی دیگر (سازمان واحد

مشترک حول مسائل مشخص برای انجام مبارزه ایدئولوژیک سالم و ارتقاء سطح آگاهی سیاسی جنبش در خارج از کشور.

۷- حمایت از پناهندگان، آوارگان و مهاجران سیاسی.

ه - معیارهای سیاسی حداقل برای اتحاد عمل

- ۱- پذیرش سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی
- ۲- جدایی کامل دستگاه مذهب از دولت
- ۳- مبارزه برای یک حکومت دمکراتیک و انقلابی.
- ۴- مبارزه علیه امپریالیسم جهانی
- بسرکردگی امپریالیسم آمریکا
- ۵- حمایت از مبارزات سازمانهای انقلابی داخل کشور

★★★

یا جبهه واحد دانشجویی بدلالی که ذکر آن آمد عملاً نفی حداقل همکاری ممکن یعنی - اتحاد عمل نیز هست.

د - اشکال برنامه‌های ممکن برای اتحاد عمل

- ۱- اکیونهای مبارزاتی مثل برگزاری تظاهرات، بزرگداشت‌ها، جشن‌ها و ...
- ۲- برگزاری برنامه‌های هستگی با زندانیان سیاسی.
- ۳- برگزاری برنامه‌های دفاع از مبارزات خلق تهران کرد
- ۴- برگزاری برنامه‌هایی برای شناساندن حقوق زنان و دفاع از آن
- ۵- برگزاری برنامه‌های فرهنگی، هنری ادبی.
- ۶- برگزاری کنفرانسها، سمینارهای

دمکراتیک) تلاش میکنند خواهان برگشت تاریخ به عقب هستند آنها اراده گرایانی هستند که درک درستی از شرایط کنونی جنبش ندارند. کنفدراسیون در شرایط خاص (با توجه به ترکیب نیروهای دانشجویی زمان شاه، بمبورتیستک سازمان دانشجویی صنفی - سیاسی) و نیوسود تجربه سازمانهای انقلابی چپ‌گونی بوجود آمد و نقض مثبت و رسالت تاریخی خود را نیز ایفاء نمود. سازمانهای هوادار در خارج فی الواقع تبلور رشد جنبش و دستاورد صفت بندی نسبی طبقاتی جامعه بعد از قیام میباشند. تلاش برای تخریب آنها، اگر ممکن باشد؛ تلاش برای تخریب دستاورد جنبش و ایجاد خلا سیاسی است و اقلیت امروز نشان میدهد که اگر فعالیت نیز هست عمدتاً از جانب همین سازمانهای هوادار انجام میگردد.

کسانی که تجربه ای در کنفدراسیون دارند و با تاریخ آن آشنا هستند خوب میدانند که - برومه بولاریزاسیون نیروهای مختلف درون - جنبش دانشجویی خارج از کشور (کنفدراسیون) طی چندین سال نه با دگی، که به سختی انجام پذیرفته کنفدراسیونی که با ترکیب جبهه ملی و حزب توده و عناصر بورژوا لیبرال و با اهداف عمدتاً صنفی آغاز بکار کرد، در نهایت از دل خود گروه‌بندیهای سیاسی چپ را با انحرافات گوناگون بیرون داد. که آنها نیز با نفی دیالکتیکی خود سازمانهای هوادار را بوجود آوردند. با توجه به توضیحات فوق ما معتقدیم که در حال حاضر شرایط برای اتحاد عمل مشخص میباشد. تلاش برای ایجاد سازمان واحد و

هشدار به مجاهدین خلق

اخیراً سازمان مجاهدین خلق دست به تکثیر و انتشار نشریاتی با نام و آرم سازمان ما با مضمون جانبداری از شورای ملی مقاومت زده است. ضمن محکوم کردن این اقدام مجاهدین به آنها هشدار میدهیم که دست از این اعمال پلید و توطئه گرانه خود بردارند، و از هم اکنون اعلام میکنیم ما با هر کسی که این نشریات را پخش کند شدیداً برخورد خواهیم کرد.

نقل از ریگای گل شماره ۱۰

ارگان شاخه کردستان - سازمان چریکهای فدائیان خلق ایران

بقیه از صفحه ۲۰

عقب نشینی از ...

و دیگر کشورهای منطقه آمریکای مرکزی طی چند سال گذشته بدست آدمکشان امپریالیسم آمریکا و مزدوران بومی شان کشته شدند. هزاران تن آوارگان فلسطینی و مردم لبنان بدست جیره - خواران امپریالیسم و صهیونیسم قتل عام شدند، در کشورهای همسایه خودمان پاکستان و ترکیه دو حکومت فاشیستی - نظامی دست نشانده امپریالیسم به سرکوبها و جنایات خود ادامه میدهند. ولی مجاهدین مصلحت دیده اند که چشمان خود را بر روی آن ببندند و لب از لب نگشایند. حتی رژیم جمهوری اسلامی و جرایم جیره خوارش جنایات امپریالیستها در جهان را منعکس میکنند ولی مجاهدین ترجیح میدهند که صفحات نشریه شان را با مسائل سطحی و بعضاً داستانیهای تکراری پر کنند تا از جنایات امپریالیستها در آفریقا، آمریکای مرکزی و غیره سخنی بگویند. مجاهدین کاری ندارند که امپریالیستها در تب جنگ میوزند و هر روز در نقطه‌ای از جهان آتش افروزی میکنند و مصلحت خدایان را که برای استقلال و آزادی خود میجنگند، قتل عام میکنند. مجاهدین کاری ندارند که هر هفته و ماه صدها هزار نفر در کشورهای مختلف دنیا علیه خطر جنگهای هسته‌ای، سیاستهای جنگ طلبانه امپریالیسم، بخصوص امپریالیسم آمریکا که موجودیت کل بشریت را تهدید میکنند، دست به اعتراض میزنند. مجاهدین

کاری ندارند که امپریالیسم فرانسه چگونه مستقیم و غیر مستقیم حکومت دست نشانده چاد را با کسب تنگداریان خود حمایت میکند. مجاهدین کاری ندارند که در غیبی، آرژانتین و ... دیکتاتوری های نظامی دست نشانده امپریالیسم آمریکا چه جنایاتی مرتکب میشوند. مجاهدین فقط یک چیز را میخواهند: آتایان امپریالیستها لطفا کمک کنید ما بقدرت برسیم! قول میدهیم حکومت بی آزار و بی خطری را بنیان نهم. مگر سکوت و مواثبات فعلی ما را نمی بینید؟ براساسی علت سکوت مجاهدین در مقابل اینهمه جنایات فدیشری امپریالیسم جز این است؟ سیاست جهانی مجاهدین، برخلاف گذشته که اردوگاه امپریالیسم ضد امپریالیسم را در جهان سرسبز میگردند و به دفاع از کشورهای مرفعی و خلقهای تحت ستم میگماشتند (مجاهد شماره ۱۰ و ۱۱) بدل به سکوت و "بیطرفی" شده است! اما خود آنها خوب میدانند معنای این "بیطرفی" چیست. آنها خوب میدانند یک جریان سیاسی نمیتواند در مقابل اینهمه مسائل که روزانه در جهان میگذرد "بیطرف" باشد. متأسفانه سیاست باصطلاح "بیطرفی" بنی صدر که در واقع سیاست وابستگی پنهان به امپریالیستهاست، سیاست حاکم مجاهدین گردیده است. ما از هواداران سازمان مجاهدین میخواهیم نشریه فعلی مجاهد را با کتب و نشریات گذشته مجاهدین مقایسه کنند و معنای عقب نشینی از مواضع انقلابی سابق خود و ادعای ما را درک کنند.

سیاسی همراه آن، ادامه جنگ را ناگزیر میسازد. سردمداران رژیم، بویژه خودمختاری بارها و بارها در برکات این جنگ سخن گفته اند و گاه نیز با آگاهی به افزایش ناراضی مردم نسبت به ادامه جنگ؛ عناصری چون رفسنجانی وعده داده اند که دیگر این آخرین بسیج و حمله خواهد بود و با این زور آخر و حمله آخر کار صدام را - یکسره و جنگ را پایان خواهیم داد.

اما جنگ وارد چهارمین سال خود شد و رژیم با برگزاری "هفته جنگ" از تمام توان تبلیغاتی و کانالهای عوامفریبی خود سود گرفت تا به تهییج مردم پرداخته و برای حملات بعدی شرایط را فراهم سازد. مبلغین رژیم یکمدا در مزایای جنگ و فتوحات و دستاوردهای آن سخن گفتند و "امت شهیدپرور" را برای باز هم شهادت و اسارت و معلول شدن در جبهه های جنگ با گفتمان "دعوت نمودند. ترمیم، رشد و تقویت ارتش و سپاه پاسداران را ناشی از برکات جنگ دانستند و برای قدرت نظامی ایران در منطقه "صاحب باز کردند".

۶۰ میلیارد تومان هزینه سالانه جنگ

بانکی، وزیر مشاور و رئیس سازمان برنامه و بودجه در مصاحبه ای که در زمینه مشکلات اقتصادی مملکت با او شده بود، در پاسخ به اینکه "برای توزیع کالا و مبارزه با صف های طولانی، دولت چه تدابیری اندیشیده است" گفت: "مبارزه با صف نمی تواند کامل باشد مگر اینکه تولید بالا رود. مادامی که ما در جنگ هستیم و سالانه ۵۰ تا ۶۰ میلیارد تومان هزینه جنگی داریم امکان اینکه تولیدمان به آن اندازه مطلوب در هر قسمت و رشته برسد، نیست". بانکی در ادامه مصاحبه خود در مورد جنگ گفت: "این جنگ بود که ما را مجبور کرده تا در این روند زودتر پیش برویم. جنگ سبب حرکت های سازنده در این مملکت شد و به عقیده من جنگ در دنیا همیشه عامل پیشرفت اقتصادی و صنعتی شده است. علاوه بر این جنگ برای ما یک برکت دیگر هم داشته و آن این است که نظام اقتصادی ما را سالم کرد".

جنگ ایران و عراق سیاست امپریالیست ها

قابسل ذکر است که امپریالیستها و رژیم های ارتجاعی منطقه در واقع تلاش داشته اند از پیروزی هر یک از طرفین جنگ جلوگیری کنند و خواهان آنند که این جنگ بطور محدود، از لحاظ جغرافیایی، و بطور فرسایشی فقط تا آنجا ادامه یابد که پیرو و باستگی هر دو رژیم ایران و عراق به

امپریالیستها کامل شود و بود سرشار از معاملات نظامی و فروش تسلیحات حاصل آید، ارتش ضربه خورده ایران ترمیم و تقویت شود، بر میزان فلاکت و احتیاج دو کشور به کمک های آتی "عمرانی و بازسازی" سرمایه گذاران افزوده تر گردد.

جریان تحویل هواپیما های مونک انداز (سوپراتاندار) فرانسوی به عراق و پی - ۲ آمد های سیاسی و نظامی آن باعث شد که در هفته های اخیر مسئله جنگ ایران و عراق به یکی از مسائل حاد بین المللی تبدیل شود. جنگ که مدت هاست حالت فرسایشی پیدا کرده است برای هر دو رژیم بحورت بن بست درآمده است. با توجه به موقعیت متزلزل اقتصادی و سیاسی رژیم عراق و امکانات محدود تر نیروهای انسانی و درآمدهای نفتی، ادامه این جنگ این رژیم را بازنده کامل خواهد کرد. لذا عراق خواهان آنست که جنگ هرچه زودتر خاتمه یابد و از آنجا که تلاش های صلح هیئت ها و مراجع مختلف بین المللی به جایی نرسیده است، برای عراق هیچ راهی نمانده است جز آنکه جنگ را گسترش بخشد و کشورهای ذینفع در منطقه و بدنبال آن قدرت های بزرگ را مستقیماً درگیر سازد و با بسیج فشار نظامی و سیاسی بین المللی بر روی رژیم خینی، تکلیف جنگ را یکسره نماید. با مجب شدن ارتش عراق به هواپیما های سوپراتاندار، آنها امکان خواهند یافت ترمینال جزیره خارک را که در حال حاضر از طریق آن ۹۰٪ نفت ایران به خارج فرستاده میشود (یعنی نزدیک به ۸۰۰ هزار بشکه در روز، این رقم قبل از انقلاب به ۵ تا ۶ میلیون بشکه میرسید) مورد هدف قرار دهند. جدی بودن این خطر آنقدر است که سران جمهوری اسلامی بارها تهدید کرده اند که در صورت وقوع چنین حمله ای از طرف عراق، تنگه هرمز را خواهند بست. تنگه هرمز از اهمیت استراتژیک فوق العاده ای برخوردار است.

۶۰ درصد واردات نفتی کشورهای O.C.D.E. و ۴۰ درصد تجارت جهانی - معجز بیخ از ۸ میلیون بشکه نفت خام در روز - از طریق تنگه هرمز صورت میگردد. بطوریکه هر ۱۰ دقیقه یک نفتکش از این تنگه باریک عبور میکند. در مجموع صادرات نفتی کویت، امارات متحده عربی، بحرین و ایران و همچنین تولید نفتی عربستان سعودی از طریق این تنگه صورت میگردد.

با توجه به ملاحظات فوق، نه تنها کشورهای منطقه خلیج، بلکه ترکیه (بدلیل وجود خط لوله ای که نفت عراق را از طریق ترکیه به مدیترانه میرساند) و کشورهای وارد کننده نفت، خاصه امپریالیستها

نسبت به وضعیت تنگه هرمز ذینفع و حساس هستند. چنانکه آمریکا رسماً اعلام کرده است که نخواهد گذاشت تنگه هرمز بسته شود آنچه مسلم است علیرغم ادماهای غلط و شهاد خینی و تهدید های مکرر سران جمهوری اسلامی این رژیم از تهدیدات و سیاست های امپریالیسم بطور جدی حساب می برد و خوب میداند که دیگر آن زمان گذشته است که بر توهم مردم سوار بود و میتوانست با مثلاً اشغال سفارت آمریکا و ایستادگی در مقابل تهدیدات آن، توده های میلیونی را به حمایت از خود بسیج کرده و به اهداف اصلی خود (تصویب قانون اساسی ارتجاعی، سرکوب خلق کرده، بستن دانشگاه ها و سرکوب نهادها و کانون های دمگراتیک و...) جامه عمل ببوشاند. لذا رژیم نه قادر خواهد بود و نه خواست جدی آنرا دارد که تنگه هرمز را ببندد. چرا که علاوه بر دلایل فوق الذکر، جریان اصلی واردات کشور نیز بسته خواهد شد و قطع صدور نفت و همراه با آن قطع ورود مواد مورد نیاز، خود رژیم را از داخل نیز فلج خواهد کرد. بنابراین بنظر میرسد که در صورت تغییر توازن قوای نظامی و تسلیحاتی به نفع عراق، رژیم جمهوری اسلامی نیز ناچار خواهد بود تکلیف جنگ را یکسره نماید. البته تحولات جدید در منطقه خاورمیانه، بخصوص در لبنان، کشته شدن چند مدد تفنگدار آمریکائی و فرانسوی در اثر انفجار بمب توسط گروه های طرفدار خینی، درگیر شدن مستقیم نظامی آمریکا در لبنان و موقعیت حساس سوریه و موقعیت خطرناک و حساس جنبش فلسطین، همه و همه فاکتور هایی است که میتواند فرایند تحولات سیاسی مربوط به جنگ ایران و عراق را نیز درگیر سازد.

گزارش جلسه بزرگداشت دومین

سالگرد رفیق سیا مک اسدیان

(اسکندر)

نوزدهم اکتبر ۸۳ از طرف سازمان دانشجویان ایرانی در انگستان، اسکاتلند و ولز، هوادار سازمان چریک های فدائی خلق ایران جلسه بزرگداشت با شکوهی در لندن برگزار گردید که با استقبال بیش از صد نفر از ایرانیان مقیم انگلستان روبرو گردید. در این جلسه چند سرود انقلابی توسط رفقای گروه سرود به اجرا درآمد و اسلایدی از کردستان بنمایش گذاشته شد. در قسمت آخر برنامه که در واقع بخش اعظم جلسه را دربرداشت مقاله ای توسط یکی از رفقا تحت عنوان وضعیت ساکمیت، نیروهای سیاسی و آخرین مواضع سازمان چریک های فدائی خلق ایران ارائه و بحث آزاد حول مقاله صورت گرفت.

نیم پهلوی

بقیه از صفحه ۶

واقعیت این است که بی پایه گشتن و منفور شدن رو به تزاید رژیم جمهوری اسلامی در بین توده‌های مردم ایران و وسعت جنایات و ددمنشی و انعکاس گزاهت چهره ارتجاع حاکم در انظار جهانیان، بنحوی خاطرره شکنجه‌ها، فساد و سرکوب و خفقان دوران - شاه را تحت الشعاع قرار داده و بسرای ساواکی‌ها و وابستگان رژیم شاه فرصتی فراهم آورده است که پیرونده ننگین و خونین حکومت شاه را در پس پیرونده ننگین و خونین تر جمهوری اسلامی پنهان دارند و برای بازپس گرفتن قدرت از دست رفته به وسوسه و جنب و جوش افتند. خاصه که گنگاه چشمک‌های ماعدی نیز از سوی ارباب عهدشکن خود مشاهده میکنند. اما این چشمکها و چراغ سبزه‌های گاه و بیگاه از چه زاویه‌ای است؟ در پاسخ به این سؤال ابتدا باید ملاحظه کرد که در حال حاضر ضد انقلاب غالب (یعنی رژیم جمهوری اسلامی) موفقیت‌های قابل تحسینی (از دید امپریالیستها) در زمینه سرکوب انقلاب و نیروهای چپ و سترقی بدست آورده است و کام‌های بزرگی نیز در جهت بازسازی سرمایه‌داری وابسته برداشته است و با از میان برداشتن عوامل مزاحم در این مسیر و گسترش قراردادها و روابط سیاسی اقتصادی خود با امپریالیستهای ژاپن، انگلیس، آلمان، ایتالیا و... و با رژیم‌های وابسته ای چون پاکستان و ترکیه در منطقه و واردات کلان و پرداخت "بدهی‌های" خود به آمریکا، ماهیت واقعی "غرب‌گرای" خود را از ورای شعارهای "نه شرقی و نه غربی" نشان داده است. امروز دیگر کردن‌ترین نیروها نظیر حزب توده نیز اگرچه به زور سرنیزه و چماقی که توسط رژیم "ضد امپریالیستی"شان بر سرشان بارید، متوجه شده‌اند که این رژیم به کجا میرود و اصلاً کجایی بوده است. این نکته را امپریالیسم نیز خیلی خوب درک کرده است و به قول خمینی "دنیاى امروز (بخش) امپریالیسم) روی این جمهوری حساب باز کرده است" (از نطق خمینی به مناسبت هفته دولت).

مگر امپریالیسم جهانی و سرکوب کرده آن آمریکا، در ایران چه میخواهد؟ مسلماً با توجه به میزان آگاهی توده‌های ایران و منطقه، تواناییها و امکانات و شرایط موجود امپریالیسم، دیگر رژیم دست‌نشانده -

ای چون شاه قابل حصول نیست. آنچه که برای امپریالیسم مهم و حیاتی است و در حال حاضر کفایت میکند "ثبات منطقه خلیج و حفظ وضع موجود است." یعنی ثبات نظم سرمایه داری در منطقه و بویژه در حساس‌ترین نقطه آن ایران و تنگه هرمز و جلوگیری از رشد جنبش‌های رهاشی بخش و گسترش کمونیسم و به قول خود آنها، نفوذ شوروی در منطقه. و مگر رژیم خمینی (گرچه رژیم مطلقاً و از هر لحاظ مورد پسند آمریکا نیست) تا بحال نتوانسته است به این نیاز اساسی امپریالیسم پاسخ گوید؟ جواب را از زبان هنری کیسینجر، کارشناس برجسته امپریالیسم بشنوید که همین اواخر ملناً حکومت آمریکا را برای ایجاد رابطه سیاسی و گسترش حمایت از رژیم جمهوری اسلامی و اصولاً هر رژیمی که خصوصیات فوق‌الذکر را داشته باشد، تشویق کرده است. بویژه آمریکا را از حمایت از عراق در جنگ شدیداً برحسند داشته و داشتن هوای ایران را بسیار مهمتر از عراق دانسته است. و مگر به پیروی از همین سیاست نیست که آمریکا بر دولت فرانسه فشار می‌آورد تا از فروش هواپیماهای جنگی سوپراناندار به عراق جلوگیری شود و مگر اسرائیل نیز در همین زمینه مشوق و دلال مستقیم و غیر مستقیم اسلحه‌های ارسالی به کمک رژیم ایران نیست (در این مورد به سرمقاله همین شماره "جهان" مراجعه شود).

با وجود این ملاحظات آیا میتوان نتیجه گرفت که امپریالیسم برای همیشه روی جمهوری اسلامی "حساب باز کرده است" و دیگر خیالش راحت است؟ مسلماً خیر. امپریالیسم برای موقعیت‌ها و شرایط مختلف ممکن تدارکات لازم را دیده و برنامه دارد: - در شرایطی که ضد انقلاب حاکم با وجود موفقیت‌هایش در سرکوب نیروهای انقلابی و کمونیست، نتواند تکلیف سرمایه را بدرستی و با منطق و حداقل فضیلت فرهنگی و سیاسی لازم زیست سرمایه، روشن و یکسره سازد و دست از دوگانگی و شعارها و حرکات توده فریبک امتیاز و اعتماد سرمایه‌داران را به خطر می‌اندازد، برنماید، امپریالیسم میتواند بسیار زیرکانه از - سلطنت طلب‌های کودنی چون بختیار و امینی به مثابه مترسک و لولوی سرخرمن استفاده جوید. بطوریکه هرگاه عناصری از رژیم در مقابل خواسته‌های توده‌ها و اعتراضات کارگری و بعنوان مثال خیزش نظیر خیزش زحمتکشان افسریه کامی به عقب‌نشانی و دوباره صحبت از "مستضعفین" و "اعدام محتکران"، "دولتی کردن تجارت خارجی"

و... نمایند، فوراً صدای بختیارها و امینی‌ها را رساتر میکند و آنها را همچون مترسکی در مقابل چشمان رژیم قرار میدهد تا نگذارند کسی در مسیر باز سازی سرمایه داری وابسته بیش از این مزاحمت و اغلالی ایجاد کند. - از سوی دیگر امپریالیسم این مهره‌های هرچند زنگ‌زده و فرسوده را نه تنها دورنمی‌داند بلکه برای روز مبادا و به مثابه زاپاس در آستین نگاه میدارد. چرا که در صورت عدم موفقیت رژیم جمهوری اسلامی در حل تضادهای درونی، به راه انداختن چرخ تولید و تضمین حرکت سرمایه و تشدید و تداوم بحران اقتصادی و سیاسی و همراه با آن در صورت خستگی و یأس و بی‌شغالی مفرط و تسلط کامل روحیه تسلیم بر توده‌ها حتی در مقابل بدیل نظامی و سلطنتی است که حتی چهره‌های بی‌آبرویی چون بختیار و امینی نیز ممکن است بکار آیند. که البته در آن صورت موفقیت آنها بستگی به توان و موقعیت نیروهای سیاسی دیگر دارد.

بطور خلاصه نتیجه میگیرم که در حال حاضر تا وقتی رژیم فعالتنه تلاش دارد در - مقابل امپریالیستها "حساب باز کنسد"، امپریالیسم عاقل تر از آن است که دنبال دردمر بگردد و ریسک حمایت از کودتایی از جانب سلطنت طلب‌ها و کانال قدرت‌گیری آنها، یعنی ارتش را به گردن بگیرد. چرا که امپریالیسم هر نوع تحول سیاسی و جابجایی قدرت در ایران را بدرستی همراه می‌بیند با فرصت تنفسی برای توده‌ها و رشد و گسترش نفوذ نیروهای انقلابی و در نتیجه امکان از دست رفتن کنترل اوضاع. بنابراین چنانکه جناح‌ها و عناصر با هوش‌تر و موقع شناس تر محافظ بورژوازی بزرگ اینچنین و آنجا اظهار میدارند، بیان نامه‌ها و اتحادها و های و هوی‌های اخیر "جبهه نجات ایران" و "نهضت مقاومت ملی ایران" و امثالهم، "کشک است" و فقط ناشید این گفته خود شاپور بختیار است که "علی امینی وقتی فعالیت سیاسی و حرکتی میکند که از طرف خارجی‌ها (بخوان امپریالیستها) چراغ سبزی و حمایتی وجود داشته باشد." (نقل به معنی) ولی باید به این نسیل‌های سیاسی گفت که این چراغ سبز ارباب‌نه در جهت بازگرداندن شما به حکومت، بلکه برای بزرگ‌نمایی و شیرکردنتان جهت استفاده به نفع مترسکی است در هدایت و سوق دادن هر چه سریعتر رژیم جمهوری اسلامی در راه راست تر و منطقی تر سرمایه‌داری وابسته.



از خون شهدای دانشگاه شرم کنید!

یک اطلاعاتی خریدیم که بر اساس آن اطلاعات ضد انقلاب و صدام حسین قرار بود که یک عملیاتی انجام بدهند، نظامی و رژیم را در ایران سرنگون بکنند و این قسمتی از این برنامه در کردستان انجام میشد. این است که بعد از توطئه‌های طبعی و دانشگاه، در سنجید آمدند و در فرودگاه مانع رفتن سربازها به سربازخانه شدند، بعد حمله کردند به ستون نظامی و ستاد ارتش را در سنجید محاصره کردند و تمام تلاش من برای اینکه دست از کارهایشان بردارند، بی ثمر ماند. بعد از این بود که گفتیم تا چکه هایشان را درنیاورید، نشینید، چرا برای اینکه اگر غیر از این میگردیم، اون توطئه موفق میشد و الان ایرانی نبود، حتی خود کردستان را هم از بین رفته بود که بعد آقای شرقی، که خودی عراقی است و در فرانسه بزرگ شده و در اینجا در مرکز تحقیقاتی علمی فرانسه کار میکند، مقاله ای نوشت متکی به اسناد و اطلاعات عراق و گفت که آنها قرار بوده بعد از پیروزی، اول کردها را بکوبند پس در حقیقت این یک توطئه وسیع بود و من مانع تحقق آن توطئه شدم و نه تنها ایران از بین نرفت، بلکه پیروز هم شد در جنگ اما راجع به خودمختاری، من قبلاً از

دانشگاهها چاپ شد، چه بود؟ کسانیکه خواهند بنی، صدر جنایتکار را انقلابی جا بزنند چاره‌ای جز این ندارند که تاریخ را تحریف کنند. آیا این بیشرمانه خواهد بود که امروز اعلام کنیم: "اون مقدار قضایای مربوط به دانشگاه را برای شما بزرگ میکنند. واقعیت ندارد". حال بهتر روشن میشود که چرا مجاهدین خلق این طرفداران "اسلام راستین" در سالگرد این فاجعه خونین و تاریخی که مرکز فراموش نخواهد شد، بی سرو صدا از آن میگذرند و زمانیکه در باره بسته شدن دانشگاهها مقاله میدویسند (مجاهد شماره ۱۶۹) از همه چیز صحبت میکنند ولی از نقش بنی صدر حتی کلمه‌ای بیان نمی‌آورند. این بنی صدر بود که دانشگاه، این سنگر آزادی را "سنگر شیطان" نامید و اعلام نمود: "بدون ترحم آنها را درهم میکوبیم" و این سرکوب خونین را "ولادت حاکمیت دولت" خواند عکس بنی صدر را در زیر ببینید، این رئیس جمهور خندان شماست که زهرخند رضایت از گفتار دانشجویان در جبهه اش نقش بسته است. شما چگونه میخواهید این اسناد را از تاریخ پاک کنید؟

چندی پیش خانم شرما، خبرنگار و ایران شناس هندی طی یکری مصاحبه هائی که در پاریس انجام داد، با مسعود رجسوی و بنی صدر نیز مصاحبه نمود. در این مصاحبه رجوی تلاش کرده است که ضمن تحریف تاریخ و حمله به سازمانهای دیگر، فاجعه خونین دانشگاه را که دست بنی صدر نیز در آن آغشته بوده است، بی اهمیت جلوه دهد چرا که خوب میدانند برای افشاء و محکوم کردن فاجعه خونین دانشگاهها قبل از هرکس باید رئیس جمهورش را زیر سؤال قرار دهند، بنا بر این تلاش وی این بوده است که حتی الامکان از روی مسئله بگذرد و این واقعه را که نقطه عطفی در تاریخ دانشگاههای ایران است، سربوش بگذارد. به بخشی از مصاحبه رجوی در این رابطه توجه شما کنید: "سؤال: ... من فکر میکنم شخصیت شما کمی لطمه خورد با آمدن شما و آقای بنی صدر زیرا بنی صدر بودند که در دانشگاه و کردستان با آنها همکاری کردند. شما فکر نمیکنید؟

جواب: من متأسفانه تحلیل شما را قبول ندارم. چرا؟ برای اینکه واقعه بیجان نیست اول اینکه من وکیل مدافع آقای بنی صدر نیستم. موضع گیری های گذشته مجاهدین هم باید بگویم به خود آنها مربوطه آقای بنی صدر هم منظور اینکه بطور ایدئولوژیک یا سیاسی، ما در گذشته چه اخلاقیاتی داشتیم کاملاً روشن است اما کودکانه خواهد بود اگر ما فکر کنیم که جاده انقلاب و تغییر جامعه یک جاده پاک و بگدست است و یک جاده اسفالت است، شما اگر میخواهید مبارزه کنید نباید حتی به فکر منافع شخصی و گروهی خود باشید. اون مقدار که قضایای مربوط به دانشگاه را برای شما بزرگ میکنند واقعیت ندارد، در پیشست قضایای دانشگاه اساساً خمینی و بهشتی قرار داشتند. البته ما مواضع خودمان رو اون موقع داشتیم این را هم فراموش نکنید، اگر واقعا هدف آزادی ایران هست آدم نباید از وارد شدن در یک اتحاد صرف نظر کند. بنا بر این من بایستی به شما میگویم امروز برای همه مردم جهان روشن است که گروههای مارکسیستی که این مسئله را عنوان میکنند این یک بهانه بیشتر نیست". (تا کنید از ماست)

ملاحظه میکنید که چگونه رجوی تلاش بیشرمانه‌ای برای لابوغائی جنایات بنی صدر انجام داده است. پس اینهمه اسناد و مدارک که تا بحال در رابطه با کشتار



مصاحبه با بنی صدر

بنی صدر در مصاحبه خود با خانم شرما میگوید من بغا طر جلو گیری از سرکوب کردها گفتم: "از همین لحظه ارتش حق ندارد پوتین ها را از یاد برد و در آورد مگر اینکه آن خطه را از وجود

یا غی ها پاک کند". (اطلاعات ۱۴ فروردین ۵۹) "سؤال: در تاریخ اول فروردین سال ۱۹۸۰ بطرم نمودید که ارتشیان تا سرکوب خلق کرد نباید چکه‌های خود را از یاد آورند و موافق کامل سرکوبی خلق کرد بودید و در این مورد نیز اقدامات جدی انجام داده‌اید. حالا نظرتان نسبت به خود مختاری خلق کرد چیست و اگر موافقید به چه دلایل نظرتان تغییر یافته است. لطفاً توضیح دهید؟

جواب: این سؤال شما صحیح نیست. من نگفتم خلق کرد را بکوبید. صحبت خلق کرد نبود، صحبت کسانی بود که از لحاظ من در توطئه صدام حسین شرکت داشتند، یعنی ما

انقلاب نظر داده بودم، نه مسئله‌ای بود که من مخالف بوده باشم، در این بیانیه جمهوری اسلامی گفتم که رژیمهای ایرانی در گذشته تاریخ، وحدت در اختلاف داشتند به جامعه تحمیل میکردند، یعنی به تمام قسمتهای ایران اختلاف تحمیل میکردند تا بتوانند خودشان بعنوان وحدت ملی حکومت استبدادی بکنند. ما باید بر عکس اینکار را بکنیم، بنا بر این نظر تساهل‌های نبود و من همان وقت که این حرف را گفتم که در آنجا جلوی توطئه ایستادم و این یکی از افتخارات بزرگ زندگی من است. گفتم که ما با خود مختاری موافق هستیم و پیشنهادی را هم که آنها به ما کرده بودند، پذیرفتیم، بنا بر این آن کاری که در سنجید کردند، هیچ مجوزی نداشت جز اینکه توطئه بود که در رابطه با دولت

همه شرم کنید!

عراق انجام میگرفت و شما باید از آنها سؤال کنید، که چرا این توطئه را کردند.

سؤال: ولی نیروهای مترقی همه شما را محکوم میکنند در این مورد؟

جواب: چه کسانی هستند آن نیروهای مترقی؟ سؤال: فدائیان هستند، کومه هست.

جواب: نه خانم آنها هیچکدام مترقی نیستند آنها همه نیروهای ارتجاعی و فاشیستی هستند و همه هم از بین رفته اند...

(تاکید از ماست) سؤال: ولی، کومه و دمکراتیک و پیشمرگه را چطور تعریف میکنید؟

جواب: من کومه را وابسته به عراق میدانم که اصلا هیچ استقلال برای میان قائل نیستم.

سؤال: ولی اینها چی میخواهند از عراق، یعنی آزادی، خودمختاری؟

جواب: اینها یک بحث دارند، بحث آنجکه ما میفهمیم، آنها برای استقلال ارزشی قائل نیستند، از نظر آنها، استقلال یک خواست بورژوازی است، بنابراین ما از استقلال عراق و غیر عراق برایشان آسان است.

بنی صدر مردم را همانند پیروان خود احق پنداشته است. ما برای اینکه حداقل برای آنها تکیه او را رئیس جمهور خود میدانند، جنایتش در رابطه با کردستان بار دیگر روشن شود، چند نقل قول از زبان خودش در اینجا بازگو میکنیم.

در ۳ اردیبهشت ۵۹، حبیبی، سخنگوی شورای انقلاب اظهار داشت: "مسائل کردستان را رئیس جمهور شخصا بدست گرفت."

پس از تسخیر خونین دانشگاهها، بنی صدر در چمن دانشگاه تهران در تاکید بر قاطعیت خود در سرکوب توده ها و خلقهای تحت ستاد گفت: "حضور شما در اینجا خود دلیل بر آنست که هرچه میگوئیم عمل خواهیم کرد. اگر در کردستان یا در هر نقطه دیگر کماتی بخواهند مسلحانه یا غیر مسلحانه در برابر ملت ما بایستند، این ملت به دعوت رئیس جمهور منتخب خود بطرف کردستان خواهد رفت... بایدهداند که ما این افراد را به سختی مجازات خواهیم کرد." (با مسداد سوم اردیبهشت ۵۹)

روزنامه ندای آزادی نوشت: "بنی صدر از ارتش خواست تا آخرین نیرو در بانه بچنگد"

"بنی صدر به ارتش و پاسداران دستور داد بمنظور پاکسازی خانه های سنج را تفتیش کنند." (۲۷ اردیبهشت ۵۹)

بنی صدر در مراسم نماز جمعه تبریز برای تهییج توده های متوهم و فریب خورده

بقیه از صفحه ۱۱

هرد و طرفدار سرمایه داری اند. هر دو محافظ منافع امپریالیستها، بسرکردگی امپریالیسم آمریکا در ایران هستند. با این تفاوت که ضد انقلاب سلطنت طلب بطور علنی روابط خود را با امپریالیستها اعلام میکرد ولی ضد انقلاب خمینی بهتر مویبند که شمعدنهای در آورده در ظاهر مرگ بر آمریکا بگوید و در باطن و بیاضکی سیل و سیل نظامی و کالاهای بیچل ساخت آمریکا اروپا و ژاپن را با ایران سرازیر کند. هر دو ضد انقلاب دشمن شماره یک کارگران - دهقانان و کله زحمتکشان این کشورند و هیچکدام لحظه ای نسبت به وضع فلاکتبار توده های زحمتکش نمی اندیشند. هر دو ضد انقلاب فقط و فقط یوسیه ترو-خفتان و زور سرنیزه می توانند به حکومت ننگین خود ادامه دهند به همین دلیل است که خمینی جلاد ارتشی را که در خدمت شاه دهها هزار نفر را بخاک و خون کشیده بود در همان روزهای اول پراز قیام تطهیر کرد تا بتواند ابزار سرکوب را دست نخورده نگهدارد. او هیچوقت حکم جهاد علیه شاه و دار و دستاش نداد ولی هنوز از کرد راه نرسیده حکم جهاد را علیه خلق قهرمان صادر کرد. ساواک را بخت گرفت. دوباره سیاست سرکوب زندان و اعدامها را در مورد انقلابیون بکار گرفت. بدین ترتیب ضد انقلاب سلطنت طلب و ضد انقلاب خمینی برآستی دوری یک سکنا ند و هر دو یک رسالت را دنبال می کنند و آن اعمال سرکوب و فریب علیه خلق و خدمت به سرمایه داران و انحصارات امپریالیستی است.

همه میباید مبارز! کارگران و زحمتکشان

به تبلیغات عوامفریبانه ضد انقلابیون رنگارنگ از جمله ضد انقلابیون سلطنت طلب گوش فرا ندهید. اینها با ماهیت دارند تا افکار عصبی را منحرف کرده امر مبارزه تا پیروزی نهایی کارگران و زحمتکشان را بتحقیق اندازند آنها را بیرحمانه افساد و از خود طرد کنید. اینبار کارگران و زحمتکشان خود بایستی سرنوشت خویش را در دست گیرند. بایستی به آنهاش اعتقاد کرد که نماینده واقعی کارگران و زحمتکشان بوده و نسبت به خواسته های خلق بر ناه شخصی داشته و در جهت تحقق آن تا آخرین قطره خون خود بیکار می کنند. برای اینکه بیکار دیگر مبارزات و جانفشانهای شما توسط دشمنان شما به کجراه کشیده نشود تنها به طبقه کارگر و گردانهای پیش آهنگ آن اعتماد کنید. برای پیروزی حتمی متحد شوید.

کارگران لدر کمیته های مخفی کارخانه متشکل شوید

زحمتکشان لدر هسته های مقاومت محلی متحد شوید

سربازان و درجداران و افسران جزایر هسته های مقاومت درین ارتش ملحق شوید

برای یک انضباط عمومی سیاسی و قیام مسلحانه آماده شوید.

ناپد یاد امپریالیسم جهانی بسرکردگی امپریالیسم آمریکا و پایگاه داخلش

مرگ بر فریبکاران

مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق

سازمان چریکهای فدائیی خلق ایران

کمیته کارگری شمال و آذربایجان

۱۳۱۲/۱/۲۰

گفت:

"در کردستان استقلال و آزادی و اسلام با کفر و وابستگی و استبداد روبرو شد و روبروست... تا این ملت برجاست، شما سربازان و پاسداران و ای افسر که در آنجا بدن ترا قطعه قطعه کردند و در برابر سگها انداختند، تو برای این جمهوری و برای این انقلاب "خر" شدی و من ترا در حضور این ملت بدرجه برتیب، مفتخر میکنم... سربازان دلیر ما که اینک در بانه میچنگد بشنوند که فرمان من به آنها اینست که با تمام قوا بچنگد تا پیروز شوند، شما باید بانه را از وجود مفسدان پاک کنید و فرمانده شما جز این برای شما فرمانی ندارد." (طلاعات ۲۷ اردیبهشت ۵۹)

وی خطاب به خلق کرد گفت:

"شما فی که اسلحه بدست گرفته اید این آخرین فرصت و آخرین اخطار است که باید بدانید از این پس به شما رحم نخواهد شد و با قاطعیت شما را از پیش پای جمهوری اسلامی بر خواهیم داشت." (همانجا)

رئیس جمهوری مجاهدین راست میگوید: همه این "خدمات" را برای "خودمختاری" خلق کرد انجام داده است! رهبران مجاهدین تصور میکنند که خلق ستم کشیده کرد اینهمه جنایات را فراموش میکنند و بجای محاکمه این جنایت در دادگاه انقلاب و مجازات وی، با او به مناظره تلویزیونی پیشبندی آنها می نیندند. زهی خوش خیالی!

شقایق‌های خونین لرستان

گروهای باد
خاطره

فدائی کبیر رفیق اسکندر
(سیامک اسدیان)

و شهدای

گروه آرمان خلق



گرچه با خون رفته‌ای
گرچه مانند شقایق‌های خونین‌ای رفیق سرخ
در لرستان برگ خون افشاده
نگون رفته‌ای
قصدای آنتی درکوه می بیچند
تا هزاران گام خون آلود رهروی سحرگه است
خلق می گوید تومی آبی
خلق می گوید تومی آبی
لرستان چشم در راه است

تشکیلات در کردستان شد. خیر شهادت رفیق اسکندر باور کردنی نبود. سیامکی که اینهمه عملیات انقلابی را با شجاعت و مهارت بی نظیری در مقابله با مزدوران شاه پشت سر گذاشته بود، چگونه ممکن است بدست عمال رژیم جمهوری اسلامی به شهادت برسد؟! با وجود جو ترور و وحشت و حضور پاسداران در روستای زادگاه رفیق سیامک، دستداران او و روستاییان دسته دسته به دیدن خانواده این کمونیست با سابقه وفدائی کبیر شتافتند. اجتماع وسیع روستاییان در مراسم بزرگداشت شهادت رفیق در روزهای متوالی تکرار شد و مزار رفیق همچنان گلباران گردید و روستاییان به زبان محلی خود (لری و لکی) برایش حماسه‌ها سرودند. ما در اینجا سالگرد شهادت فدائوسی کبیر اسکندر (سیامک اسدیان) و هم‌زمان او، رفقای فدائی مسعود بریری و علیرضا صفری را گرامی می‌داریم و بهمین مناسبت در بزرگداشت این رفقا به نقل بخش‌هایی از متن دفاعیات کارگر قهرمان، رفیق هوشنگ ترگل می‌پردازیم. چرا که دفاعیات رفیق بحق گویای آرمان سیامک‌ها و تمامی یویندگان راه کارگران و زحمتکشان است و چرا که ترگل در دفاعیات خود نه تنها به محاکمه رژیم شاه، بلکه تمام رژیم‌های ارتجاعی سرمایه‌داری برخاسته است. گویی رژیم قرون وسطایی جمهوری اسلامی است که در دادگاه انقلاب، در برابر توده‌های مبارز، به محاکمه کشیده شده است.

و زحمت و رنج را لمس کرده بود، از او ان جوانی و بدنشال آشنائی اش با رفقا دکترا اعظمی و محمود و مجتبی خرم‌آبادی — مارکسیسم — لنینیسم، یگانه ایدئولوژی رفاهی بخش بشریت، مسلح می‌شود و با شور و ایمانی کامل به آرمان کارگران و زحمتکشان و در راه محور نظام بهره‌کشی انسان از انسان در مسیر مبارزه انقلابی قرار می‌گیرد. چنانکه رفقای فدائی در "کار" ویژه‌نامه ۱۳ مهر شهادت رفیق اسکندر و هم‌زمانش رفقا مسعود بریری و علیرضا صفری (آبان ۱۳۶۰) مینویسند، بعد از عضویت رفیق اسکندر در سازمان فدائیان و هم‌زمانی او با رفقای کبیری چون حمید اشرف، قابلیت‌های نظامی و تشکیلاتی و اخلاق انقلابی رفیق، او را در مسئولیت‌های مهمی قرار می‌دهد. رفیق طی زندگی مبارزانه تلاش دهها مرتبه در عملیات نظامی شرکت داشت و فرماندهی عملیات را بعهده گرفت. چنانکه خود رفیق نیز معتقد بود یکی از موفق‌ترین این عملیات، ترور انقلابی سرهنگ زمانی پور بود که بدلیل شرایط مناسب و انتخاب بیجا و بوقع توانسته بود تاثیر بسیار مثبتی بر روحیه انقلابی و مبارزات توده‌های مردم مشهد در دوران قیام برجای بگذارد و جو رعب و وحشتی را که مزدوران رژیم شاه سعی در ایجاد داشتند، خنثی نماید. در زمان غلبه اپورتونیزم راست‌باز تشکیلات سازمان، رفیق اسکندر از جمله رفقای بود که فعالانه به توضیح و ترویج مواضع انقلابی رفقای فدائی پرداخت و پس از انضاب "اکثریت"، مسئول نظامی

مهر ماه سال ۵۵ خلق لر، عده‌ای از — بهترین فرزندان خود را که در گروه جاوید آرمان خلق متشکل شده و در راه قطع سلطه امپریالیسم و نظام شاهنشاهی به مبارزه‌ای انقلابی برخاسته بودند، تقدیم جنیش کرد. اما زحمتکشان لرستان تصور نمی‌کردند که درست مهربان ده سال بعد، آنهم پس از سقوط رژیم شاه و عاملان کشتار ترگل‌ها و کتیرائی‌ها، این بار حامیان لب‌باده‌پوش سرمایه‌داری، یکی از برجسته‌ترین ادامه‌دهندگان راه آنها، یعنی سیامک قهرمان را به شهادت برسانند ...

رفقا همایون کتیرائی، ناصر کریمی، هوشنگ ترگل، بهرام ظاهرزاده و ناصر مدنی از میان زحمتکشان لرستان برخاسته بودند و از جمله مبارزین اولیه جنیش‌نویسن کمونیستی و انقلابی ایران بودند که در آخرین مراحل ادغام در سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران و در آستانه جشن‌های ننگین دوهزار و پانصد ساله فربه خورده، اسیر رژیم مفاک‌شاه شدند. مقاومت تا به آخر رفقا، بویژه مقاومت حماسی رفیق شهید همایون کتیرائی در برابر ددمنشانه‌ترین شکنجه‌های جلادان ساواک، چون برگ درختانی از اوراق جنیش‌نویسن کمونیستی ایران جاودانه است. (به "کار" شماره ۷۹، "توجه" از همایون آموختیم" مراجعه شود).

حماسه‌ای که این رفقا آفرینیدند با مبارزات دلاورانه گروه دکترا اعظمی تداوم یافت. مبارزاتی که در دل خود قهرمانانی چون رفیق اسکندر (سیامک اسدیان) را پرورش داد. اسکندر که خود از یک خانواده روستایی زحمتکش برخاسته و از کودکی فقر

دفاعیات هوشنگ ترگل



امروز می‌خواهم در این صحنه‌ترازیک و در چنین لحظات تعیین‌کننده‌ای بعنوان آخرین دفاع و بدون مقدمه‌چینی از خود و آرماسهایم به دفاع بپردازم. می‌خواهم بطور خلاصه انگیزه‌های عمده و آن‌علاق و پیوند‌های انسانی که مرا به صفوف مبارزین آزادی بخش ملتیم گشاید مراحتاً، روشن و مستدل بحث کنم.

اصولاً هیچ دادگاه و محکمه‌ای حسیق رسیدگی به چنین پرونده‌هایی را ندارد، چرا؟ و بچه دلیل؟ برای اینکه ما مبارزین راه آزادی میهنان هستیم و بخاطر معادلت بشریت و ایجاد نظام نوین و انسانی مبارزه می‌کنیم و مبارزه از دیدگاه توده‌های زحمتکش و ستمدیده نه تنها جرم نیست، بلکه وظیفه‌ای مقدس و افتخاری است و راه مداوم یک‌روزمنده ملی است. اما از نظرگاه طبقه حاکم و در ظاهر در اجتماع بلزده ما مبارزه جرم تلقی می‌شود و قابل مجسازات می‌باشد.

طبقات حاکمه در کشورهای ستمدیده و - بلاکش جهان سوم همچون کشور خودمان بخاطر حفظ وبقای خود به نابودی ما نیازمند است روزی مبارزین خلق را در میدانها و معابر به گلوله می‌پندد و روزی دیگر در اطاقهای دربسته حکم مرگشان را امضا می‌کند. این امر از نظر تاریخ مبارزات اجتماعی پدیده‌ای است اجتناب‌ناپذیر و من‌شخصایان کردن می‌نم. اما بدانید نام این اطاق دربسته را هرگز دادگاه نخواهند گذاشت، شما چند نفر نیز دادرسی‌نستید و از داد نییز چیزی نمیدانید، بلکه حامیان طبقه غالب در جامعه ستمدیده کشتی ما می‌باشید.

شما هر قدر که سعی کنید بدین اطاق دربسته شکل دادگاه بدهید باز در نهایت ناتوان هستید. چه قبلاً میتوان آخرین صحنه نمایشتان را پیش‌بینی نمود، زیرا آخرین حکم و آخرین فرمانتان حکم قتل بهترین و فدائی‌ترین و با ارزش‌ترین فرزندان خلق ایران خواهد بود و با چنین داغ‌ننگینی قراردادهای اسارتبار و خانمان برانداز و غارتگرانه امیرالیم را صه گذارده و جنایات آن را برحق خواهید شمرد. شما رای به نابودی معماران و سازندگان بنای معنوی و مادی زندگی با شکه فردا خواهید داد و به این وسیله به جنایتکاران اضمحلال ارزشهای انسانی، صه خواهید گذاشت

پس از مدتی برای بار دوم بازداشت‌خدم در طول بازداشت یکساله‌ام اذعان می‌کنم که آخگرهای مبارزه در وجودم به شعله‌های ملتهب ووزان تبدیل شدند. چه انگیزه‌هایی باعث شعله‌ور شدن آخگرها شد؟ بی‌شک فجایع ایکه قلب‌پاک‌از هر برخورد با آنها ناچار از تپش و خونباری است. آری دیدم کسه چگونه انسانها و هموطنانم قربانی امیال و هوسهای مفتی دزد بنام قاضی، محاکسه می‌شوند، دیدم که چگونه مردم در تارو پود سینتم بوروکراتیک مبتذلی دست و پا زده، - قربانی میشوند.

در آن سیاه چال دیدم که چگونه اطفال معصوم زندان را که مثلاً با دوچرخه تصادف نموده و یا با هم دعوا کرده بودند بجای اینکه به دارالتادیب بفرستند پاسانها و افسران زندان آنها را به پولداران فاسد زندانی می‌فروختند. آری آن اطفال معصوم و بیگناه را می‌فروختند تا شرافست و حیثیتشان آلوده گردد. این دردان ناموس و شرف‌پلهای ساحل نجات را بروی معصومین بیگناه خراب می‌گردند تا میادا این شکوفه‌های ناشکفته فردا گلی شوند و رایحه زندگی بخششان بوی تعفن زندگی موجود را زایل کنند.

از اینگونه فجایع بسیار دیدم، اینها مفتی از خروار بودند. بهمین خاطر مطلب فوق را نوشتم که جواب شما را که مدعی هستید یکسال مرا در زندان تربیت‌کرده‌اید داده‌باشم. البته شکی نیست که من در زندان تربیت‌نده‌ام چون در زندان بود که مظاهر تولید نظام وجود را مشاهده کردم و این انگیزه‌ها به نوبه خود غللی بودند که باعث شدند من در مسیر مبارزه عملی قرار گیرم و امروز با این سرافرازی و سربلندی به‌کار-های ناتمام خود افتخار کنم.

در بالا اشاره کردم که انقلاب در ایران اجتناب‌ناپذیر است. می‌خواهم این را توضیح دهم.

وقتی ملتی از نظر اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در زیر شکنجه جبر و زور قسار گرفت، بدون شک در اثر فشار روز افزون، ذرات انقلاب و عکس‌العمل در وجودش متبلور میشود، همانند پیولاد آبدیده میگردد و - سرانجام خود را رها می‌سازد، کشور ما و مردم ایران در زیر شکنجه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی قرار گرفته و روز بروز فخره‌تر میشود. بنابراین این نتیجه‌ای معلوم و الزام آور است

بلی از دیدگاه علمی همه میدانند که عمر استعمار انسان از انسان در جوامع

در طول بازجوییها بارها از من سؤال شد که انگیزه مبارزاتی‌ام چه بوده است؟ در این جا من سعی می‌کنم ابتدا با بررسی مختصری از وضع زندگی شخصی و سبب‌واوضاع کنونی ایران به سؤال پاسخ نهایی را بدهم تا علیرغم نظرات بوج و بی‌اساس ارتجاعیون و عمال ایدئولوژیک آنها ثابت‌کنم آنچه که مردم و توده‌ها را به مبارزات سازمان‌دهنده اجتماعی سوق داده است و از این به بعد خواهدداد، موابل ذهنی و غیر واقعی نبوده، بلکه تضادهای موجود در بطن جامعه است که آفریننده و نیروی محرکه این برخوردها و مبارزات طبقاتی می‌باشد.

من حقایق تلخ زندگی را برای اولین بار در بازداشت‌نخستم با تمام وجودم لمس کردم. در این بازداشتگاه در میان بائلقهای فساد، برود زندگی، پایداری و عطر امید را از شکوفه‌های فروزان یعنیسی از فرزندان قهرمان ایران آموختم و از رایحه نادی بخششان نیرو گرفتیم و چهره‌های گشاده و انسانی‌تان مرا را داشت که بر اوج قله‌های رفیع آرمان رنجیده ایران بایستم و دورنمای زندگی درخشان و خلاق مردم را ببینم. پس از آزادی از اولین بازداشت، دیگر چیزی جز مردم و سادستان برایم وجود نداشت و اکنون هم جز همین مردم و سادستان برایم دنیای دیگری مقصور نیست. بهمین منظور به میان مردم رفتم و در میان آنها گشتم و در بطن جامعه در میان خیل فقر و درماندگی، در میان معضلات و تضادهای آشتی‌ناپذیر زمینه یک‌جوش را در سیر تکامل اجتماعی یافتیم و با تمام وجودم به آن تکیه کردم و طلوع خورشید انقلاب را در افق ایران اجتناب‌ناپذیر دانستم. چرا که سبیده در حال دمیدن است.

دفاعیات

بقیه از صفحه ۳۵

بشری دیگر بر رسیده و چون جامعه و کشور ما نیز جزئی از این کل و یکی از اتحاد این ترکیب کلی است، بنا بر این نمی‌تواند از یک حکم جهانشمول، برکنار بماند. در جبهان معاصر عملا و عینا مشاهده میشود که مظاهر سوسیالیسم بر جهان سرمایه‌داری غلبه نموده و از آن پیشی میگردد و کار خلاق انسان و توزیع عادلانه نعم مادی جانشین تراکم سرمایه‌ها و توزیع نابرابر میگردد. آشکارا خورشید محض سرمایه‌داری در غرب رو به افول است و از شرق سوسیالیسم و جامعه‌کمال مطلوب عادلانه سوسیالیسم از ستیج آرمان خلقهای این دیار برتو افشان است.

بنابراین در کشور ما انسانها در دنیای جدیدی متولد میشوند. خوابها به بیداری و سکون به حرکت و جنبش تبدیل میشود. در مزارع زندگی انسانها داس به دست‌خسار و خاشاک را بکار میزنند و نهالهای سبز و شادمانه را آبیاری میکنند. و من در چنین لحظاتی حساس در نهایت مسرت و امید به پیروزی فردا، زندگی را ترک خواهم گفت. آری زندگی را ترک خواهم نمود، نه به این خاطر که از آن سیر شده‌ام، بلکه به این دلیل که وقتی زنده ماندن در قبال پرداخت شرافت و زندگی انسانهای دیگر باشد، بنظر من مرگد بار شیرین تر از آن است. چنین مرگی پایان زندگی و پایان مبارزه در راه زندگی آزاد و شرافتمندانه نیست، بلکه آغاز است بخاطر مبارزه به خاطر دیگران.

لا بد برایتان این سوال پیش خواهد آمد که باشد وقتی تو مردی خوب و بد زندگی برای تو چه ارزشی دارد؟ بلکه آقایان، نسرک میان انسان بودن و اهریمن بودن و دژخیم صفت بودن در همین نحوه تفکر است زیرا انسان بمفهوم واقعی در مرگ و زندگی به حیات مردم مشمول است. در صورتیکه اهریمن بودن به چیزی جز منافع خصوصی و لحظه‌های جاری و گذرا فکر کردن نیست که در اینصورت نمیتوان هم در برابر وجدان بشریت مشمول بود. شخص یلید و اهریمن خو حاضر است بخاطر یک لحظه زندگی تنگین خود دنیایی را بگام نیستی بکشاند. آری آقایان فرق میان ما و شما هم در همین است. شما حاضرید بخاطر حفظ منافع موجودتان میلیونها نفر انسان را در یک لحظه در کوره‌های آدم سوزی زیر شکنجه، به وسیله ترور و یا در زیر باران گلوله و چرخهای توب و تانک نابود سازید. اما ما با ایشان قلبهای خونین مان پرچم ظفرنمون و رهایی بخش مبارزه را

کلگون نموده، الهام خواهیم بخشید و این پرچم را دست‌بست، بدستان برتووان و سازنده و یولادین نسل نوین فردا خواهیم سیرد تا در موج و برتو درخشان آرمانهای - بان، زندگی عادلانه و طراز نوین ساخته شود. این پرچم را بدست زحمتکشان خواهیم سیرد تا نشانه‌ای از اعتماد و عشق مقدس ما نسبت به آنها باشد. من در این لحظات حساس، مرگ را انتخاب نمی‌نمایم، چرا که میدانم با چند قطره خونم زندگی را اندکی روشن تر و با صفا و جلا تر خواهم نمود.

امروز توده‌ها و خلقهای ایران درینند از خواب غفلت بیدار شده‌اند و آگاهانه خوب را از بد و درست را از نادرست تشخیص می‌دهند و دیگر فریب نیرنگهای دشمن را نخواهند خورد و دشمنان سوگند خورده ایران و منافع ملی ایران باید بدانند که سیل خروشان قدرت معنوی و پیوندهای آرمانی مبارزین و همه مردم ایران با قدرتی بس عظیم و ویران کننده به پیش میرود و به لحظه‌های تعیین کننده یعنی ویرانی تمام گاههای جبر و زور نزدیک میگردد. آری افق شکوهمند فردای مردم ایران خود را آماده نوازش انوار زرین آزادی مینماید. بلکه آن طبع طالع و ظفر نمون خواهد دمید و چنین امیدی تمام تار و پود وجودم را روشن می‌بخشد. باید برای اولین بار و آخرین بار بدانید که در این جهان هیچ قدرتی وجود نخواهد داشت که این امید مقدس را از من و میلیونها رنجبر این مرز و بوم و سراسر جهان دور نماید.

امیرالیم و کلیه مرتجعین باید آگاه باشند، ملت ما تا بدان مرحله تاریخ گام نهاده و پیش‌رفته که میتواند شیور عزای دنیای کهن را به صدا درآورد و با سیل خون مقدس خود لکه تنگ چنین عفریتی را از دامن هستی پاک نماید. خلق ستمدیده ما از شکست‌های موقتی نمی‌هراند، بنا بر این پیروز است دشمنان مردم باید بدانند مبارزه ملت ایران و مبارزین ایران نیز از درون و - بطن جامعه تنگین طبقاتی آکنده از تضادهای اجتناب‌ناپذیر رشد نموده و هیچ نیرو و منطقی قادر نیست تضادها و معضلات موجود در جامعه را نفی کند یا نادیده انگارد.

دشمنان مردم باید بدانند که هیچ‌ملتی در اثر تحریک و یا تحریف‌این و آن نیست که به مبارزه کشیده میشود، بلکه نابرابری‌ها، ستمها، استثمار کمرشکن انسان از انسان و تضادها است که شعله‌های انقلاب را در - گرماگرم کوره اجتماعی می‌دمد و شعله‌های پاک و مقدس همین آرمانها است که کاخ متم اهریمنان و عمال بیگانه پرست و سود جو را بخل تبدیل مینماید.

هیئت حاکمه ایران باید بداند و آگاه باشد که خلق ایران در طول تاریخ و طی مبارزات افتخار آمیز خود چگونه حکومتهای خودسر و مستبد را گوشمالی داده است. این مردم همان مردمنده که آغا محمد خانها، ناصرالدین شاه ها، مظفرالدین شاه ها، نادرها و هزاران گردن کلفت دیگر را گوشمالی داده، از صحنه گیتی برانداخته‌اند.

این مردم همان مردمنده که ارانی‌ها، روزبه‌ها، وارطان‌ها، میشری‌ها، کوچک شوتتری‌ها و هزاران چهره درخشان و قهرمان را بخاطر بارور نمودن نهال آزادی و ساختمان نظام نوین، پرورش داده است و این چهره‌های انسانی و حماسه‌آمیز همانند خورشیدها می‌هستند بر قله افتخارات مبارزه انقلابی ایران که با انوار ظلمت‌شکافشان الهام بخش مبارزان خستگی‌ناپذیر کشور ما ایرانند. ایشان قله‌های رفیعی هستند در افق خونین انقلاب ایران که چهره‌های مغرور و آرمان‌های گرامینان نیروبخش مبارزات و نبردهای عادلانه خلقهای این سرزمین میباشند.

این مردم همان مردمانی هستند که از خونشان جوی‌های خون‌سیر تیر و پانزده خرداد ۴۲ جاری شد.

این مردم همان مردمی هستند که اخیرا بهترین و باارزترین فرزندان‌شان دلیرانه در واقعه انقلابی سباهکل جلوی رگبار مسلسل قرار گرفتند و با لبخند پیروز، مرگ شرافتمندانه را پذیرا شدند. چرا که نمیتوانستند زنده باشند و خلق و مردم خوبی را درنگال بیگانگان گرفتار ببینند. هیئت حاکمه ایران باید از دیدن این همه قدرت، این همه استقامت و پایمردی و شهامت که در برگ‌برگ تاریخ مبارزات خلق‌های ما می‌درخشد، برخود بلرزد و عمر حکومت یونانی اش را سرآمده بداند.

هیئت حاکمه ایران چه فکر میکنند؟ خیال میکنند که با چیدن برگ‌ها از درخت میتواند ریشه‌اترا بخشکاند؟ آیا به صدای شعر (هر شب ستاره‌های زمین میکنند و باز - این آسمان غمزده غرق ستاره‌ها است) این ستواند با بزمین کشیدن چند ستاره درخشان از آسمان گسترده مبارزات ملت ایران این گنبد لایتناهی را خالی نماید؟ پیدا است که چنین تصویری آن اندازه باطل است که خیالات مرغی بیچاره و زبون همچون بوتیمار، آری آسمان انقلاب ایران از ستاره خالی نخواهد شد. چرا که به عظمت گیتی و به تکه دنیاست.

☆☆☆☆☆

لنین در مخفیگاه (دفترچه آبی)

ایمانوئل گازاکه ویچ

ترجمه ناصر موذن



توضیح:

تعمین کرد. "لنین در مخفیگاه" دوره کوتاهی از عمر لنین در مخفیگاه رازلیف، پس از اعلام حکومت نظامی و تعقیب دیوانه‌وار ارتجاع برای یافتن او را ترسیم میکند. روزها شیکه لنین از مخفیگاه خود از طریق ارتباط دائمی با ستاد بلشویکی، رهنمودهای دایمانه و سرنوشت‌ساز خود را برای رهبری قیام مسلحانه ارائه داد.

ما این اثر ارزنده و بیاد ماندنی را که تودیفی کوتاه از زندگی رهبر اولین انقلاب پیروزمند سوسیالیستی جهان است، آموخته و مفید دانسته و به درج آن در شماره‌های پی در پی نشریه جهان می‌بپردازیم.

"لنین در مخفیگاه" یا "دفترچه آبی" اثر نویسنده مشهور شوروی، ایمانوئل گازاکه ویچ (۱۹۶۲-۱۹۱۳) یکی از ارزنده‌ترین و شیرین‌ترین اثرات ادبی-سیاسی است که در باره گوشه کوتاهی از زندگی بربر لنین نگاشته شده است. در پی حوادث خونین روزهای ژوئیه ۱۹۱۷ که طبقه کارگر روسیه ضربات بزرگی را متحمل شد، دولت وقت حکومت نظامی اعلام نمود و متعاقب آن تعداد زیادی از بلشویکیها دستگیر و تحت تعقیب قرار گرفتند. ارتجاع با درک درست از نقش لنین در انقلاب، تمام توان خود را برای یافتن وی بکار گرفت و حتی برای دستگیری لنین جایزه

۵

عصی روی صندلی جا به جا شد. و از دشمنان پروکارتاریا یک همچو چیزی انتظار می‌رود...
دشمنان! کاش فقط دشمنان ما بودند! همه دارند این را می‌گویند. بهترین کار گریختن از مرگ است.
و گریختن، گریختن، همه حرف اینست؟ درست به این خاطر که مردمکی توی خیابان همه‌جور چرندی سرهم می‌کند شما همه دل و جرات خود را از دست داده‌اید.
و یا اینکه بین راجع به لنین چی می‌گویند... این تنها آن مردک توی خیابان نیست. انقلابیون قدیمی هم چنین می‌گویند. چرا، آنها چرند نمی‌گویند. چرند می‌گویند؟ نفرت آور است، من می‌گویم نفرت آور.
آه تو اسحق، آدمی اسحق. همه آن ترهات را بارومی کنی. خوب، دیگر کانیست، یرویم.
«انگار من نیستم که باور دارم... امانت و من نمی‌توانیم درون روح او را ببینیم. چه کسی او را می‌شناسد؟ ما کارگران سربازان معمولی هستیم. او همه عرش را درخارج گذرانده است. آیا تو همیشه در جوار او بوده‌ای؟ تو خوردت آفت، مایلتوفسکی! را می‌شناسی. مردم به آنها نیز اعتماد داشتند. چرا، مایلتوفسکی حتی یک بلشویک بود، عضو کمیته مرکزی. همه اینها مرا دچار تردید می‌سازند و شبها نمی‌توانم بخوابم. و اما راجع به خود لنین چی؟ پنهان شده است! اگر خودش را نشان می‌داد، با دادگاه و ویرو می‌شد و از خودش دفاع می‌کرد. و این حکایتی دیگر می‌شد. اما او مخفی شده است. نوشته که به آلمان فرار کرده است.»
بقیه در صفحه ۳۸

پس از اندکی فکر تصمیم گرفت تا از کاندیدای این وظیفه نوعی آزمایش به عمل آورد. لنین به بیلبلیانف گفت که آن جوان را نزدیک محل اقامت خود بیاورد و حتی به درون ببرد و با وی گفتگو کند تا لنین از نهانگاه خود به این گفتگو گوش دهد. اگر جوان مناسب به نظر آمد لنین از بستوی سفی باین خواهد آمد و هویت خود را آشکار خواهد ساخت.

روز بعد کارگر جوانی از بیلبلیانف دیدار کرد. از لای شگفتی که در دیوار بستوی سفی برد لنین هر دو را نگاه می‌کرد. در حالی که چشمهایش را به طرف بالای چرخاند درمرد را دید که در عرض حیاط به آرامی قدمی زنده، نزدیک خانه توقف کردند و پید به طرف کلبه آمدند. لنین از ظاهر جوانی که بیلبلیانف انتخاب کرده بود خوشش آمد. آرامی نیرومند با موهای بور، خوشن دار، با بنامی همواره بر لب و چهره‌ای با اعضایی زیبا بود. او با احترامی نسبتاً مجذوب کننده نسبت به بیلبلیانف و همسرش که از خانه بیرون آمده بود تا به او خوش آمد بگوید، رو بر او شد. بعد همسر بیلبلیانف رفت تا به باغچه و وظایف پیشمارخانه برسد.

بیلبلیانف سینه را صاف کرد، یک گوش را به جانب بستو نیز کرد و پرسید: «خب، الکی اوضاع کارخانه چطور است؟»
الکی پاسخ داد: «اوضاع کارخانه بد. آنها ما را در تنگنا گذاشته‌اند. راهی برای خروج نیست. انگار به نظر می‌رسد بهترین کاری که می‌توانیم بکنیم فرار است، به هر کجا.»
و آخر چرا؟
«از من سؤال می‌کنی. آنها تا سرحد مرگ به تعقیب ما پرداخته‌اند. (جاسوسان آلمانی، آدمهای وایلم). همه چیز دارد ویران می‌شود.»
«خب، اینکه طبیعی است، بیلبلیانف این را گفت و باحالتی

همه‌ذا زیندویف، که لنین را بسیار خوب می‌شناخت، تماماً در حدیثات خود راجع به وضعیت روحی او دجاو اشیاء نبود. لنین و اما گاهی اوقات از یک حس تنهایی و تلخکامی احساس ناراحتی می‌کرد. این احساس که معمولاً با قلب او یگانه بود، بخاطر ناسامه‌های با مردم بسیار آشکار بود، شاید نتیجه ماهها فشار، سختی مفرط در اثر ابراد نطق در مینگها و کنفرانسها و حفظ سلام آرامش ظاهر و خوشین داری، که تلاش بسیار می‌طلبید، بود. شیوه رفتار یکسان و کنایه آمیز نسبت به حملات و افتراهایی که علیه او به عمل می‌آمد حتی موجب شگفتی و نقابش می‌گردید، اما در واقع این جز همان رفتاری که در خلال یک عمر کسب کرده بود، که همواره بر احساسهایش بخاطر و اشیاء فائق آید، چیز دیگری نبود. در واقع امر، از هنوز داشتن چنین رفتاری را بسیار مشکل می‌یافت.

با شگفتی باید گفت که یک حادثه بی‌اهمیت که لنین نخست بدان هیچ اهمیتی نداد به خارج کردن او از حال تعادل کمک کرد. سه روز پیش، هنگامی که او هنوز در خانه محقر بیلبلیانف در رازلیف، پنهان بود، از بیلبلیانف خواش کرد تا جوانی با هوش و سریع‌الانتقال در میان کارگران بلشویک کارخانه سنتروتسک بیاید که بتواند بعنوان یک پیک عمل کند، شغلی که خیلی ساده است اما خوشین داری و درک عمومی لازم دارد. یک پیک معمولاً از طرف کمیته مرکزی در پیتر گراد می‌آمد اما لنین فکر کرد که خوب است آدمی دم دست باشد که بتواند در مواقع اضطراری او را به پایتخت بفرستد. بیلبلیانف قبول داد تا کسی را برای او بیابد و لنین

۱. مایلتوفسکی، کارگرمکانیک، عضو کمیته مرکزی حزب بلشویک، نماینده بلشویک در دوما چهارم که پلیس و عامل تزار از آب در آمد. - م.
۲. هتم ژوئیه ۱۹۱۷ و پترزگرا در حکومت نظامی اعلام شد. علیه هتم

لنین در مخفیگاه

(دفترچه آبی)

بقیه از صفحه ۳۷

بیلیانف نشسته بود و عمیقاً انصره می نمود. قلبش تند تند می زد. آندرس سخت به صداهایی که از بالای کلیه می آمد گوش سپرده بود که به ندرت می شنید. کسی چه می گوید. بیرون کلیه خروسی فوق العاده فر سر داد و سگی شروع به عوعوع کرد. بیلیانف آرزو کرد که سنگ به عوعوع خود ادامه دهد و خروسی فوق العاده قوی بلندتری سر دهد و ادامه یابد چنانکه حرفهای الکسی به فضای بالای کلبه نرسد. بیلیانف ناگهان سرها ایستاد، نیمکت را عقب راند و سخت و قاطع گفت: «رومن فکر می کردم تو مرده ای... آه، خوب، پس اینطور. بیا بروم، بیا بروم.»

«نیازی به کوئیدن من نیست، نیکولای الکساندروویچ، الکسی گفت. «باید! نیازی نیست. قلب من خونین است. من این قلب خونین را برای یک روز گشودم نه برای دیگران.»

«بسیار خوب، بیا بروم.»

«الکسی خاموش ماند. بعد درحالی که روی از او برمی گرداند سؤال کرد: «هوتوز ناخوشی؟»

«بله.»

آنها کلبه را ترک کردند. الکسی با ناهنجاری سری تکان داد و آنها را ترک کرد. بیلیانف چندلخته همچنان ساکت و خاموش برجای خود ایستاد و بعد برگشت و آرام آرام به سوی کلبه راه انداخت. توقف کرد و سخت گوش سپرد. صدای نبود. او عمیقاً شرمند شده بود، پیراهنش را به شدت پالتین کشید و از نردبام بالا رفت، به سوی پستوی بالای کلبه. لنین کنار میز نشسته بود و داشت می نوشت. هنگامی که بیلیانف در روزنه گشوده ظاهر شد لنین نگاهی طولانی و ناآرام بر او افکندید، با سرزدگی ناگهانی گفت: «خوب، پیروم، یک خوبی انتخاب کردی. مطمئناً همین طور است. عیبی ندارد، عیبی ندارد، ناراحت نشو. بالاخره، طبقه کارگر بدبختانه - اما خوشبختانه نیز، آری خوشبختانه - توده ای نامتجانس است. لنین به طرف روزن آمد، دوازده و با دست به شانه بیلیانف زد. «ناراحت نشو.»

بیلیانف سبک شد، آهی از سر آسودگی کشید و بعد از کمکی، توضیح کارانه گفت: «به نظر می رسد که چندان هم مردم را نمی شناسم...»

«ناراحت نشو، لنین با مناعت تکرار کرد اما اکنون ذهن مشغول نشان می داد.»

به هر حال او اخیراً غروب آن روز مادامیکه وی مقاله خود موسوم به وضعیت سیاسی در حاکمات سرحد کنار ساحل دوپاچای کوچک که جنب حیاط بیلیانف قرار داشت، کار می کرد و راجع به واقعه همان روز فکر کرد و از خودش مترجم شد. دقیقاً بدین خاطر که کارگر جوان آدمی بسیار صریح و صمیمی بود. می شد گفت که آیا آدمی بود که خوب کتاب خوانده و دارای خلوص بهترین کارگران پتروگراد بود. در واقع لنین از ظاهر او، هنگامی که حیاط را ترک

بیشویک اندامات فراوانی صورت گرفت. شام کردید که لنین عامل قیصر آلمان است و به وسیله یک زیر دروایی به آلمان گریخته است. دولت نظامی اعلام کرد که لنین به سبب خیانتهاش باید در برابر دادگاه قرار گیرد. کنفرانسی در خانه سرگی آلبانوف که لنین از هتلم ژوئیه بدست چند روز در خانه وی پنهان بود - برگزار کرده. این کنفرانس تصمیم گرفت که آیا لنین باید در برابر دادگاه ظاهر شده یا خیر. سرگودا و ژوئیکیزه با کیمت اجرائیه مرکزی شوروا در این باره گفتگو برداشت. کیمت اجرائیه مرکزی امنیت لنین را طی مدت حضور خود در دادگاه تضمین نکرد و بنا بر این حضور لنین در دادگاه منتفی شد. - م.

۱. نام رسمی حزب کادنت. - م.
۲. صاحب روزنامه «پوشه دنیای» که هنگام محاکمه کورنیلوف (کودتاگر

می کرد خودش نیمه بیدار بود: پشت او اندکی گوشت آلود و شانه مایش افتاده به نظر می رسید. اما تصدیق می کرد که واقف پشت آن مرد به مردی نمی خورد - این مطلب به طور ساده انعکاس کوچکی بود نسبت به گفتگویی که استراق سمع کرده بود.

حسامک تمیز و سرد بود. لنین درحالی که در تاریک روشن غروب آنجا نشسته بود احساس دلنگی می کرد. او سرش را خم کرد و روی دستهایش که روی میز تا شده بود گذاشت - وضعی که هیچگاه به خود نمی گرفت. او دریافت که درحالی که از کشش شدید عصبی است که یکبار پیش از این در سوئیس و مجدداً هنگامی که نزدیک «کراکوه» زندگی می کرده، دچار آن شده بود. بعد مجبور شده بود کارش را کنار بگذارد، محل را بقصد کوهستان ترک کند و خود را بی توجه به خستگی جسمانی خویش رها سازد. حالا این کار غیرممکن بود. او به این حسامک و آن پستوی سفی بالای کلبه، با دقتی بیشتر، به رویدادهای پتروگراد زنجیر شده بود، به سرمقاله های روزنامه های با تمایلات گوناگون، روزنامه هایی که حرفهایشان را با بیخ و داد می گفتند، اتهام می زدند، سعی می کردند طبقه کارگر و سرایان عادی را دچار اغتشاش ذهنی کنند تا حزب بلشویک را در چشم آنها بی اعتبار سازند. سرش را بلند کرد. صفحات روزنامه به شکل بادبزنی روی میز پهن بودند. از هر سطر آن زهر می ریخت. روزنامه کادنها، «روش» را برداشت: «حزب آزادی مردم» خواستار بازداشت پیدرنگ لنین و پیروران او است تا آزادی و امنیت روسیه در برابر تجاوزات بیشتر حفظ گردد.

آنها عوامل پلیس نیستند بلکه بدتر از آنند: فعالیتهاشان آنها را بطور داوطلبانه یا غیرداوطلبانه همواره مجری نیات و بلهلم دوم می سازد... مردم حق دارند از دولت یک جمهوری آزاد بخواهند تا در فعالیتهای لنین بازرسی دقیق بشود. ما در آینده نزدیک به مطالعه معمول خود راجع به بلشویزم باز خواهیم پرداخت. ولادیمیر پوتوگین نوشته است.

«آقایان، هنگامی که صدای آنها بی را که از آلمان آمده اند می شنویم، وقتی که بر سر مواضع آنها اندیشه می کنیم، این امر بیش از حد بر ایمان روشن می گردد که آنها ارتباط بسیار طولانی و استواری با آلمانها داشته اند و از ایده های آنها اشباع شده اند. هیچ چیز روسی ابتدا در این جریان وجود ندارد. این سخنرانی سواویچ اکتبر است؟ بود.
نطق میلیونکوف: «در دهه مواردی که به نام لنین مربوط می - گردد من چیزی ندانم بگویم مگر اینکه: او را دستگیر کنید، او را دستگیر کنید، او را دستگیر کنید.»

«در تالار نخستین حیات کادنت (شماره ۱۷۵، دانشگاه ساحل، مدخل کلیسا) سخنرانی س. آ. کلیوانسکی (ماسکیم)، عضو شورای نمایندگان کارگران و سربازان: (انقلابیون یا ضد انقلابیون؟) انتقاد از لنینیم. بهای ورودی ۳۰ کوبک.»

«کاباره ییب-با. بو. شماره ۱۹، خیابان ایالتیالی. در ساعت ۱۰/۳۰ امشب جشنی برای شقایق تنهایی یوهگان. آوازی راجع به لنین. صحنه ای روی ساحل دریا. آوازی راجع به بلشویکیها و متشویکیها. حکایتی راجع به یک پیرومرد و یک شلمن. مردی در واگون ۵

شد انقلابی او را به عنوان «مهمین برست بزرگ» می ستود و بدینکاتوری مشترک آوریانوف - کاله دین (رفیر از تها مرتجع) - کرنسکی را طلب می کرد. - م.
۳. اکتبر استحا همراه با الواح گوناگون سلطنت طبلان نمایت می کردند. این گروهها که زمانی قدرت زیادی داشتند دیگر بصورت علنی موجود نبودند. آنها با غیرعلنی نمایت می کردند با اعضای آنها به کادتها، که مرتباً به برنامه سلطنت طبلان نزدیک می شدند، پیوسته بودند. - م.
۴. از رهبران برجسته حزب ارتجاعی کادنت. وی در زمان انقلاب ۱۹۰۵ با هنکری لیرال معای دیگر نماینده ای به نام داتسواو (روشنفکر آن صاحب مشاغل آزاده پستی پزشکها، خوندانان و غیره تأمین کرد. وی از مخالفان سرسخت بلشویکیها بود. - م.

مهر و موم شده، و بسیاری برنامه های جالب دیگر. بیلت ۱۰ رویل، ۱۰ رویل، «برادران عزیز تراق، به شما فرزندان آزاده استهپای انشپا، مادر عزیز روسیه دستهایش را گشوده است و اشکهای تلخ می انشانند. در صفوف خود یک پیمان با منین یابید، کرنسکی را چون پوزارسکی، پندارید و روسیه را نجات دهید. خیانت، هرج و مرج و اعمال شرم آور لنین کافیتست. بگوئید: دستها گرفته، صلح را باید تیزشیر خود به همراه یاروید و شناسایی دنیا را بنویان پادشاه خود دریالت دارید.»

لنین چشمهایش را با انزجار تنگ کرد. هیچ بدی نیست که بعضی خوبها را به همراه نابورد، او همچنان که از پنجره کوچک حسامک به دریاچه خاکستری فام می نگریست، با خود اندیشید. کادنها و کرنسکی شوش را در آورده بودند. میلیونها نسخه از روزنامه های بورژوازی، بلشویکیها را به هر شکلی می آوردند و کسک می کردند تا وسعتین توده ها را به تضاد و نسبت به بلشویزم بکشاند. و هنگامی که راجع به آن مطالب ارزش واقعی آن تضاد کردند بر کادنها و کرنسکی چشم خواهند بست. سوسیالیتهای انقلابی و متشویکیها، همچنانکه برای خرده بورژوازی امریت طبیعی، روز به روز فکرشان تغییر می کند. اکنون از لنین در برابر این اقتراف دفاع می کردند، از دهان شخص تسرنلی می گفتند که لنین تبلیغات ایدئولوژیکی را که دارای اصول عالی است، هدایت می کند. و یک کمیته پژوهش تشکیل دادند تا مسئله لنین را مورد بررسی قرار دهند؛ و حالا آنها ازبیرد اقتراف حمایت می کردند، کمیته پژوهش را منحل می کردند و می خواستند تا لنین در یک دادگاه بورژوازی حضور یابد.

او برای کارگران احساس تأسف می کرد، برای الکسی با پشت گوشینشی که توسط تبلیغات دشمن گمراه شده بود و هنوز به شرف و انقلابیون قدیمی، به شوراهای حاضر و عدالت دادگاههای بورژوازی اعتقاد داشت. بابشت بگفت: «آه لعنت بر پشت یاروا الکسی-حسین بی هوا به مالتیونسکی اشاره کرد و این اشاره جراحی را که هنوز در روح لنین کاملاً بهبود نیافته بود دوباره گشود. رومن و اتلاوویچ مالتیونسکی، که در سال ۱۹۱۲ به عضویت کمیته مرکزی حزب انتخاب شده بود، رهبر دسته بلشویک در چهارمین دوما دولتی، آشکار گردید که حامل پلیس بوده و ماهیانه با نصدورویل از پلیس مخفی دریافت می کرده است - بالاترین دستنزد برای یک عامل. پس از انقلاب فوریه مطبوعات بورژوازی به طرزی بدخواهانه بلشویکیها را در ارتباط با مسئله مالتیونسکی می کویدند و لنین را مهم به حمایت از وی می کردند. حقیقت مطلب این بوده که لنین واقفاً باور نداشت که مالتیونسکی خائن است تا اینکه همین اواخر هنگامی که مدارک موجز و انگارند پذیر آرشیو پلیس منتشر گردید. او این را باور نکرد گرچه رفقای متعدد به او هشدار دادند، گرچه و ندادند که کشتن او؟ یا آن حمایت باید آرش

نسبت به مردم، از مالتیونسکی خوش نمی آمد، گرچه خود مالتیونسکی با رهاساختن ناگهانی کرسی خود در دوما دولتی و عزیمت به خارج و زناز غریبی را مرتکب شده بود. لنین نمی توانست و نمی خواست این را باور کند. چرانی خواست باور کند؟ آیا بدین

- ۱. اشاره به لنین - م.
- ۲. آلمان محروف تراق که در سال ۱۸۸۲ ناتاروا را شکست داد - م.
- ۳. حسین و پوزارسکی در سال ۱۶۱۲ در رأس ارتش دوم خلق علیه نیروهای تجاوزکار لهستان شکیبند و لهستانیها را عقب رواند و پایتخت را نجات دادند - م.
- ۴. ۲۷ آوریه ۱۹۱۷، انقلاب بورژوازی دیکراتیک در روسیه در گرفت و منجر به سرنگونی حکومت استبدادی تزار گردید. می از آن ۲۰ مارس ۱۹۱۷، تزار نیکلای دوم استعفا کرد و حکومت موقت تشکیل شد. - م.
- ۵. تادزدا کشتن تیتووا و گروسیکیا، همسر لنین - م.

سبب نبود که مایونوفسکی يك كارگر بود، يك تسميركار بود؟ لنين ضعف و بزدلی در برابر زحمتكشان داشت - نه تنها در برابر طبقه كارگر بطور كلی، بلكه در برابر هر فردكارگر خصوصاً، چه كارگر آگاه چه غير آگاه. او نمی توانست سوسیالیستیهای نظیر بلخانف را تحمل کند، که «پرولتاریا» را می پرستیدند، و «پرولتاریا» سوگند پادمی کردند اما احساسات دوستانه ای نسبت به او نداشتند، فدا، میتیا، ایران ایوانوویچ پاپلاگیا پتروونا نداشتند، به ادراک و تراست عمومی آنها بی اعتقاد بودند و يك پیشز برایشان ارزش قابل نبودند. برای چنین سوسیالیستیهای «پرولتاریا» کم کم به چیزی بی شکل، مبهم، غیر ملموس بدل می گردید، داشت به يك فرمول، خشك همچون يك اسکلت، و تو خالی همچون يك بت، بدل می گردید.

آری، لنين از نظرهای مهارت آمیز مایونوفسکی، يك كارگر، در دوما، از ذم جنجوجوگرو و متبر و از اعتماد او در داستانهای احساس غرور می كرد و امیدوار بود که در موقع خودش این مرد به يك رهبر واقعی طبقه كارگر، به يك بیل روسی،^۱ بدل گردد. حتی هنگامی که شنید هسر مایونوفسکی دست به خودكشی زده است - اکنون چنین احتمال داشت که به خیانت شوهرش پی برده بود - و بعدها، هنگامی که در «پروتنو»^۲ ظاهر شد، هراسناك و غیرمسلط بر اعصابش، لنين امکان خیانت او را رد كرد و همه چیز را به اعصاب از هم پاشیده و خشم او نسبت به سوءظنهایی که می دانست راجع به او در انواه متشر است، منسوب می كرد. و در همه اوقات، مایونوفسکی، رهبر كارگر، که آنجا نهراسی در دل رئیس و معارنان دوما انگذده بود، کسی که در دوما چنان نظرهای آتشینی ایراد کرده بود، نظرهایی که به وسیله لنين نوشته شده بود، نسخه های این نظرها را قبلاً^۳ به وی پلنکی، مدیر دایرة پلیس، تسلیم کرده بود. لنين با صدای بلند گفت: «پس بنابراین، دوست محترم الكسی، و این كارگران و كارگران هستند که...»

لنين با ندامت اندیشید که جلب كردن نایدن طوفانی الكسی و دیگر آدمهای معصوم و سرگردانی نظیر او در واقع چقدر ساده است. هنوز هم برای اینکه خودش را به پلیس تسلیم سازد زیاد دير نشده بود. آنچه الكسی می نخواستند درك كنند این بود که دادگاهی وجود نخواهد داشت که، در بهترین حالت خود لنين در پس میله های آن بكشایر گذاشته می شود. مانع امکان تأثیر وی در وقایع انقلابی می گردید و در بهترین حالت آن هم، که یقیناً چنین بود، در زندان وی را به قتل می رساندند. (آن وقت زمینه بسیار عالی برای الكسی به وجود می آمد تا از بدگمانی های پشیمان گردد و سر بر شانه پشیمان بگذارد و گریه سردمد. اگر او، لنين، چنین کاری می كرد، خود را تسلیم خطاهای خرد بورژوازی کرده بود که در يك انقلابی پرولتری غیر قابل بخشایش بود.

معمداً - چه ضعیف است طبع انسانی! - گرچه همه اینها برای او كاملاً روشن بود، لنين نتوانست در ذهن خود از تنظیم نظقی که در برابر دادگاه بورژوازی می باید انجام می داد، خودداری کند. نظرهای دادیار و پاسخهای خودش را به آنها، تشریح مفصل تاریخ پانزده ساله بلشویزم، جهاننگری و هدفهای آن را در خیال خود می شنید. و اما راجع به حرفهای احمقانه آنها درباره جاسوسی وی، بی ربطی آن برای خود مدعی نیز روشن است، اتهام وی تنها بر اساس گواهی يك جاسوس كم تجربه آلمتها به نام «كوریورال

یرمولنکو» که توسط ضد اطلاعات روسیه دستگیر شده بود، قرار داشت. قرار شد که یرمولنکو اعلام دارد انصراف ستاد ارتش آلمان که وی را به عضویت خود پذیرفته بودند، به ری گفته اند لنين و دیگر بلشویکها نیز به عنوان عوامل آلمان برای آنها کار می کنند. انسان باید خیلی ساده لوح باشد تا باور کند که انصراف ستاد ارتش آلمان جزئیات سازمان خود را برای يك عامل ساده و تازه وارد فاش سازند. همه این «شواهد» توسط ضد اطلاعات روسیه و رئیس آن ژنرال «دنیکی»^۴ در همان اوایل ماه مه گذشته جعل گردید و بعد تنها به علت هجوم بودن آنها منتشر نگردید. تنها در ماه ژوئیه «پروورزف»، وزیر دادگستری، که از نظرات مسلحانه ماه ژوئیه به هراس افتاده بود، تصمیم گرفت تا این افسرهای کثیف را منتشر سازد. وی این کار را با بلكه «الكسیسکی» مرتد و به قصد بی آبرو ساختن بلشویکها نزد سربرازان، انجام داد. هیچ چیز آسانتر از بی اعتبار ساختن افسران زمان در خیال دادگاه نیست. لنين در برابر دیدگان ذهن خویش چهره «وگوانها» را می دید: «گریگوری الكسیسکی، زور ریخته از فرور و خودخواهی تسکین ناپلیر، بی ثبات و چندش انگیز همچون همه مرتدان. او از اکت مسلو از شوره سر «پورستف» را می دید، آن «پورستف» انقلابی، چنانکه خودش را می نامید، گرچه هرگز کسی را نكشته بود، مردی با چشمهای نافذ در چهره ای که با روشی کثیف و ژولیده حاشیه بندی شده بود. او آثارشست جلف «پوریس سارنیکت»، آدم اطواری پوچ را می دید. او همه «سابقها» با رشاهای پر فوسوری و گونه های فربه شان را می دید، کلمات آنها را می شنید که سرشار از نفرت و هراس بود - و او به آنها پاسخ می داد، در دروغهایشان، جهالتشان، نفرتشان از انقلاب، ترسشان از توده ها، اهانتشان نسبت به زحمتكشان روسیه، عدم توجه آنها به دموکراسی پرولتری و ستایش مخلصانه شان از حاکمکراسی بورژوازی به سبک اروپایی با انجمنهای هسرایان کارگزارش و سالتهای آبجو خوری «سارکیتها»^۵، چشمان را می گرفت. او احساس می کرد که آماده است تا با آنها در دادگاه یا هر جای دیگر که دوست دارند رو برو شود و نشانشان دهد که چقدر از آنها متنفر است. شاید پیش از هر چیز دیگر آرزو داشت بلخانف را چهره به چهره ببیند، به چشمهای نگاه کند و حلاله که او، لنين، با انقلاب رشد کرده است، از نزدیک با او جلد کند. در گزینی مهیب بلخانف اثر نوسونیولیت، به يك «چینگو» معمولی روسی، بلخانف انقلابی به يك لیبرال پریشان ذهن، علیرغم همه تجارب سالهای اخیر، هنوز برای لنين يك معما و تلخکامی بود. تاریخ چیزست بیچنده ممکن بود و تازه وحشی و روسوه که انقلاب کبیر فرانسه ملخ از عقاید آنها بود و برای دیدن آن زندگی کرده بودند، با آن مخالفت کنند. چه معادتی است توانایی مردن به هنگام بلخانف نتوانست چنین کند.

لنين در حالیکه در اندیشه های تنهایی اش غوطه ور بود، به تنظیم نطقش، یا نسبتاً نظرهایشان، در برابر دادگاه، ادامه داد. در چشمهای شراره ستیز بود و لبهایش از تسمی چنین برداشته بود. تحقیر او نسبت به مخالفان سیاسی از اردوگاه خرد بورژوازی، از يك اقدام تیغخانی به دور بود. او مقالات، نظرها، عادات و سلوک، مواظ سرهم بندی شده و قول و قرارهای پرسروصدایشان را واقعاً خوار می شمرد. آنها گاه به گاه با عدم درك کامل خود از

آنچه در جهان روی می دهد او را دچار شگفتی تمام می کردند. به نظر او، کرسنکسکی خیلی ساده آدمی متب مانده، جوانی پرسروصد و ناقص العقل می آید. دان و تسرتلی بیچه کوچولو شیطان و مزد بودند. «سارتف» به طرز بیجگانه ای ضعیف و ناشاد بود، چرنوف بیجای پوچ و بد بود. همه اینها به نظر لنين در مقایسه با میار و اهمیت انقلاب روسیه آنقدر ناشایست و کوچک بودند که متحیر بود چگونه توانسته هرگز آنها را جدی بگیرد.

به حال، آنها سر آمد انگری ایندال روسی بودند که طبیعت ناستوار خویش را نشان می دادند و با زبان ابهام آمیز خویش سخن می گفتند. وعدهها و نشانیهایشان از همان بی فرهنگان راهشوش می ساخت. وظیفه میرزسان بر این بود تا نفوذ آنها به صفر کاهش یابد. مگر اینکه آنچه انجام شده بود نتواند مسئله جنگیدن علیه دشمن اصلی، بورژوازی قدرتمند، ضد انقلابیون آشکار و نیمه آشکار - ملیوکف و ساکلانکف^۶ رویا و پویشینی و تره شچنکو^۷ این آدمها می دانستند چمی خواهند. آنها مردان عمل بودند، مردانی با اذهان حجابگر تجارت بزرگ که عادت داشتند از راه دقیقاً بازرگانی ره به سیاست برند، که به کلمات اطمینانی نداشتند، کمی دانستند چگونه گاو وحشی را از شاخهایش بگیرند. نبرد، دقیقاً با آنها بود، چرا که آنها بودند که پس از ژوئیه قدرت دولت را به دست گرفتند و دادگاهی که آن الكسی در مانده می خواست تا لنين در برابر آن قرار بگیرد، دادگاه آنها بود.

در نتیجه، می باید اساساً ویرانگری نظریه خطابار کارگران را نسبت به شوراهای سازشکار امروزی نشان داد و خصمت دادگستری کرسنکسکی ها و پروورزف را فاش ساخت. لنين در آن فریب، در حماك سرد، اندیشه دو مقاله را در ذهن پروراند که بعدها بد آنها عنوان «درباره شمارها» و «درباره خطاهای قانون اساسی» را داد.

۶

لنين، قبلاً نخستین مقاله از دو مقاله را روی میز می کرد. در جلسه ساختن بود، در نزدیکی آلونک میان بوتهها و درختچه ها، به پایان رسانده بود. هنگامی که سوت اختطاری که قبلاً درباره آن توافق کرده بودند، شنید، پسر بزرگ بیلیانف، ساشای عقده ساله را دید که از میان چمنها دارد می آید. لنين با شتاب به سوی او رفت و بسنه حجیم روزنامه را که ساشا زیر بغل زده بود و می آورد، از او گرفت. به آنکه کلامی بگوید کنار زینوویف و بیلیانف روی علفها نزدیک به آتشی که در حال گداختن بود، نشست و شروع کرد به ورق زدن روزنامه ها. گاه به گاه کلمات کوتاه و معنی دار از دهانش بیرون می پرید، مثل «توجهم»، «توجهم» یا «آها!» یا «هوم»، «هوم». چنین می نمود که انگار مباحثه قهرآلود و خشن و خموشانه ای را با کسی انجام می دهد. چشمهایش يك احساس را پس از احساس دیگر نشان می داد - تحقیر، پاس، شور و اشتیاق، رضایت، مشاجره...

او بالاخره چشمهایش را از روزنامه برگرفت و گفت «دازند راجع به پیش کشیدن مجدد مجازات مرگ صحبت می کنند. اینجا تلگرافی از جناب مورلوف^۸ درج شده است که شیه به يك ضرب همچین با دیکتاتوری پرولتاریا مخالف بودند. - م. ۶. وزیر داخله و مرتجع معروف ضد انقلابی در سال ۱۹۱۵ - م. ۷. وزیر امور خارجه دولت موقت کرسنکسکی - م. ۸. وزیر امور خارجه کابینه ولوروف که غیر حزبی بود. - م. ۹. ژنرال کوریولوف، ضد انقلابی مرتجع علیه دولت موقت کودسی دست راستی انجام داد. وی در مؤتاد امپریالیستهای انگلیس، فرانسه و آمریکا بود. کودتای وی شکست خورد. - م.

۱. بیل، کارگر آلمانی، از سوسیال دمکراتهای برجسته آلمان، همکار انگلیس و یکی از رهبران انترناسیونال دوم. - م.
۲. کنفرانسهای کمیته مرکزی حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه و سوسیال سازمانهای محلی حزب به رهبری لنين در دسامبر ۱۹۱۴ در وکراکوه و در «پروتنو» (نژودکراکوه) برگزار گردید. این کنفرانسها خطوط اساسی و وظایف حزب را در دوره انقلاب تازه ای که به بلوغ می رسید، طرح ریزی کردند. - م.
۳. ژنرال روسی که همواره کوریولوف و دیگر رهبران کادتها به منطقه تروان نشینی



چرا مجاهدین سیاست "حزب فقط حزب الله" را پیشه کرده اند ؟

تهدیدهای مجاهدین علیه نثریه ایران

همگان بخاطر دادند که در ماههای بعد از وقایع ۳۰ خرداد و بدنبال توهّم پراکنی مجاهدین، نثریه "ایران شهر" نیز تحت تأثیر جو حاکم، درست و نا درست به حمایت یک جانبه از مجاهدین برخاست، تا بجایگه بسیاری به نثریه ایران شهر لقب "رجوی نامه" دادند. مجاهدین نادمان از سیاست نادرست ایران شهر، با سوء استفاده غیر مستقیم از صفحات این نثریه، گذشته از جنجال آفرینی ها و بزرگ نمایی های خرده بورژوا منشا نه خود، به حملات خویشتن علیه نیروهای چپ بعد وسیع تری بخشیدند. بنظر ما سیاست نیروهای چپ در این مورد بسیار سنجیده و سیاسی بود. آنها با تحلیل درست از اینکه بزودی پس از فروکش کردن تب و تاب مجاهدین، بدلیل روشن شدن نتایج سیاست های غلط و خط مشی انحرافی آنها و ریختن توهّمات، نیروهای مترقی مسیر واقعی خود را باز خواهند یافت، حتی الامکان از برخوردهای انعکاسی نسبت به نثریه ایران شهر خودداری کردند. چرا که در عین حال معتقد بوده اند تا اوم انتشار این نثریه در خدمت جنبش است. نیروهای چپ از جمله هواداران فدائیان تلاش کردند که با نگارش و ارسال مقالاتی، نقطه نظرات انحرافی مجاهدین و سبک کار ایران شهر را نقد و بررسی نمایند. ولی بدلیل وجود عنصر مجاهد زده در کادر تحریریه ایران شهر (که گویا اخیراً پس از اصولی تر شدن خط ایران شهر از این نثریه بریده و علناً به صفوف "شورای ملی مقاومت" پیوسته است و سمپاشی کینه توزانه ای را علیه ایران شهر آغاز نموده است)، این امر با موانع چندی روبرو میشد و بسیاری از مقالات ارسال شده برای این نثریه که به مجاهدین و سیاست حاکم بر ایران شهر برخورد میکرد، یا مانسور میشد و یا درج نمیگردید. ما در بعضی مواقع انتقاد سیاسی و معتولانه خود را نسبت به ایران شهر انتشار دادیم و در مواردی نیز سکوت اختیار نمودیم.

اما اخیراً با فروکش کردن تب مجاهد زدگی و ریختن بسیاری از توهّمهای آفریده شده توسط رهبران مجاهدین و طرد عناصر مجاهد زده یا نفوذی مجاهدین از ایران شهر، خط اصولی تر و دمکراتیک تر بار دیگر بر این نثریه حاکم گردید. همین جهت گیری دمکراتیک ایران شهر سبب ریختن خشم مجاهدین، که خود را مرکز عام دانسته و نثریه

ایران شهر را نثریه دمکراتیک مجاهدین بنداشته بودند، شد. در نتیجه، کنترل از دست داده و بدون رعایت موازین سیاسی و حتی اخلاقی، پرده ها را بردند و به ایران شهر بزارند. همه اینها بخاطر این است که "ایران شهر" دیگر توهّمی نسبت به تبلیغات فریبنده آنها ندارد و از ثورا دفاع نمیکند و یا بیش از این در مقابل انتباهات و انحرافات مجاهدین سکوت نمی نماید. از همین رو مجاهدین که تابع سیاست "هر که با ما نیست، دشمن ماست" هستند، برخاستگی علیه ایران شهر را آغاز نمودند. ابتدا از زبان مهدی سامی که تصور داشت ایران شهر به دنبال خط سازگارانه او راه می افتد و سپس از زبان چایلو مان و سرانجام خود مجاهدین وارد گود شدند و با بکارگیری ترمهای غیرسیاسی و غیراخلاقی علیه ایران شهر و از کانال ایران شهر علیه تمامی نیروهای انقلابی که تسلیم تهدیدها و سیاست های سازگارانه آنها نشده اند حمله و برجسب زنی را آغاز کرده و نوشتند:

"باید تصریح نمود که همکاری و ارتباطات محافل و نثریات ضد مجاهدی و ضد شورائی با قطب های ضد انقلاب مغسولوب و سردمداران آلترناتیو ضد دمکراتیک فاشیستی، کاملاً مسلم است و به گفته مسئول اول سازمان مجاهدین خلق ایران (در پیام ۳۰ خرداد سال ۶۲) 'احتیاجات مادی دنیای مادی' نیز همین چراغی و چگونگی دور شدن از انقلاب و روی کردن به جانب ضد انقلاب، در چنین موارد مشخصی است که به بارزترین صورت در خنجر زدن از پشت به مجاهدین (به نفع رژیم خمینی و امپریالیسم و با مطلاع آلترناتیوهای دست نشانده) تظاهر میکند. و این استماله ای ضد انقلابی، جریانی است اجتناب ناپذیر که در مسیر تعمیمی و تکامل انقلاب نوین ایران و در راه حصول استقلال و آزادی پایدار مبین ونفی وابستگی (در اشکال مختلف) آلودگی های ماهوی را هر چه سریعتر بر ملا میکند و اردوی خلست و آزادی و انقلاب را در نیل به اهداف دمکراتیک خود بیش از پیش پاک و میسرا میسازد." (تا کندها از ماست) (مجاهد ۱۶۹)

ما ضمن حفظ انتقادات اصولی خود نسبت به نثریه ایران شهر، اینگونه برخوردهای غیرسیاسی، هیستریک و تهدید آمیز مجاهدین را شدیداً محکوم کرده و معتقدیم که اینگونه شیوه برخورد ارتیه حزب خائن توده است که تلاش میکند مجای استقلال و منطق، با بکار

گیری برجسب های ضد انقلابی، دیگران را از میدان بدر کند و علیه این و آن مدرک تراشی کند. اگر مجاهدین نسبت به وابستگی ایران شهر و یا هر جریان دیگری به ضد انقلاب و امپریالیسم و دریافت کمکهای مالی از دشمنان خلق مدرکی دارند، باید بلا درنگ آنرا انتشار دهند و گرنه همگان برلاف زنی ها و گزافه گوئی های بی اساس آنها بی خواهند برد و همگان مجاهدین را میراث خوار حزب توده خواهند شناخت.

اینگونه برخوردها و حملات هیستریک از آنجا ناشی میشود که ایران شهر طبق سنت خود نامه انتقادی یک ایرانی را که نسبت به مجاهدین نگاشته شده بود، درج نمود. پس از درج این نامه بود که مجاهدین به خشم آمده و تاب تحمل از دست داده همانند گودگی بی منطق به برخاستگی پرداختند. آنها با مطلاع نثریه ایران شهر را "حلقه ضعیف" مخالفین ثورا و سیاستهای بورژوا لیبرالی خود ارزیابی کرده، حمله به سایر نیروهای انقلاب را از این کانال انجام داده اند. مجاهدین میخواهند با برجسبها که خمینی علیه نیروهای انقلابی بکسار میبرد یعنی مخالفین خود را، با منافق یا چپ آمریکا و وابسته به سلطنت طلبان و ... معرفی میکند، هر نیروی مخالف با ثورای ملی مقاومت و با سیاست های سازگارانه مجاهدین را، با سلطنت طلبها و ضد انقلاب مغلوب همان قرار دهند و بدینوسیله سعی در مرعوب کردن آنها دارند. آیا این همان کاری نیست که خمینی در مورد خود شما انجام میدهد؟ و حال شما با مخالفین خود؟ آیا این سیاست همان سیاست "حزب فقط حزب الله" نیست؟

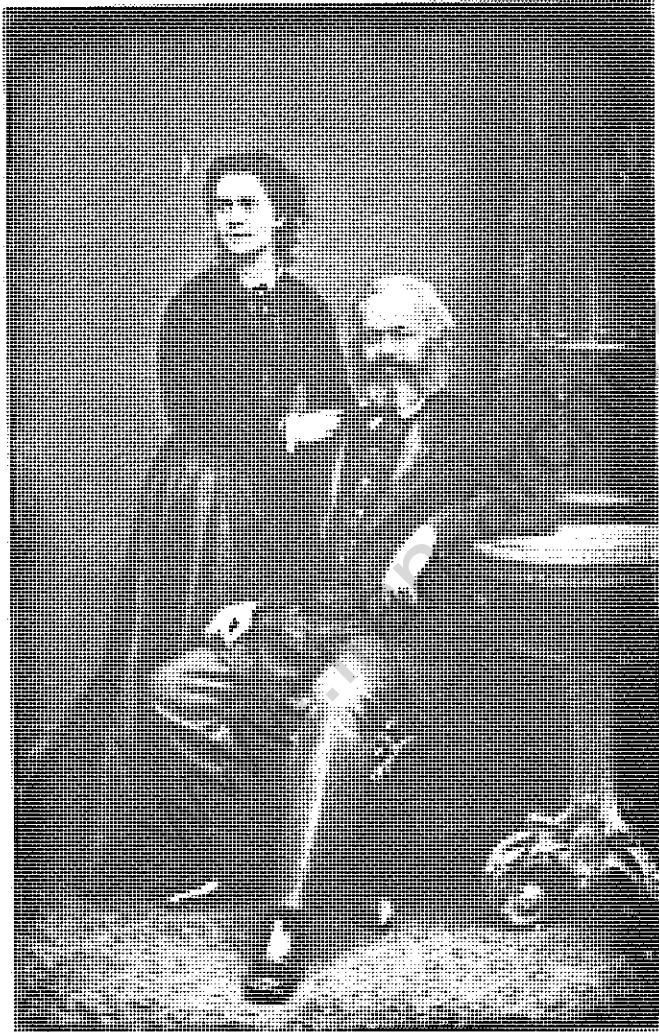
واقعیت این است که شکست استراتژیک مجاهدین و پایداری نیروهای انقلاب در مقابل انحرافات چپ در پی آنها چنان آنها را ایزوله و آشفته کرده است که عنان کنترل از دست داده اند و بجای تجدید نظر در سیاستهای خود، به دیگران کینه میورزند. رهبران مجاهدین میتوانند که بهترین بستی که میخواهند بروند و بر استراتژی شکست خورده همچنان پای بگذارند، لیکن آنها حق ندارند نیروهای انقلابی و مترقی را بدلیل نیبوستن به ثورا، با برجسب های ضد انقلاب و همکار "سلطنت طلب"، "وابسته امپریالیسم و فاشیست ها" تهدید نمایند. آیا ایسین آخرین حربه مجاهدین برای جنجال آفرینی است؟

بیتاب

سده درگذشت مارکس

از سلسله بحثهای آموزشی: درك مادی از تاریخ

بحث چهارم: روابط تولیدی و ساخت اقتصادی



پیاو تسمیه غشتوشو

روابط تولیدی بعنوان یک کلیت ساخت اقتصادی را تشکیل میدهد. مارکس ساخت اقتصادی را به نوبه خود (Anatomy)، "جوهر"، "فرم" و یا "پایه" تمامی جامعه تاریخی بشر میدانند. مارکس هیچگاه در آثارش تعریف کلی از روابط تولیدی ارائه نداده است ولی نخستین نکته‌ای که درباره مفهوم روابط تولیدی - ساخت اقتصادی روشن میشود این است که او (مارکس) هرگز (برخلاف تفسیر - های بسیار) در تعریف از روابط تولیدی، روابط تکنولوژیکی که نیروهای تولیدی متعدد بشری و غیربشری را به یکدیگر ارتباط میدهد، در نظر ندارد.

کارخانه مدرن آنگونه روابطی هستند که بین وسائل مختلف و نیروی کار وجود دارند و به این نیروها نوعی هماهنگی یا یکپارچگی تولیدی می‌بخشند. این هماهنگی را میتوان - هماهنگی بین اجزاء بهم پیوسته مکانیکی یا ماشین مقایسه نمود. به عبارت دیگر روابط تکنولوژیکی به طور کامل در حوزه نیروهای تولیدی قرار میگیرند.

مناسبات تولیدی از سوی دیگر مناسباتی در مقوله مناسبات مالکیت میباشد. مارکس در پیشگفتار نقد اقتصاد سیاسی، "مناسبات مالکیت" را تنها "بیان حقوقی مناسبات تولیدی" میدانند. مناسبات مالکیت، مناسبات تولیدی هستند چرا که مالکیتی را که در نظر دارند، مالکیت نیروهای تولیدی است. به این ترتیب در حالی که مناسبات تکنولوژیکی ارتباط های عملی موجود در نیروهای تولیدی را نشان میدهند، مناسبات تولیدی ارتباط های مالکانه (خصوصی) بین این نیروهای تولیدی و مالکان آنها را بیان میکند. مشکل اساسی برای تشخیص و تمیز بین مناسبات تولیدی و مناسبات تکنولوژیکی در این اصل خلاصه میشود که به نظر میرسد مناسبات تولیدی در حوزه روبنا جای میگیرد. به عبارت دیگر ما اینک با مسئله جدیدی روبهرو هستیم و آن این است که مناسبات تولیدی را از مناسبات مالکیت که بخشی از روبنای حقوقی است، تشخیص دهیم (تفکیک کنیم). تمایز اصلی را از کانال تفاوت بین قدرت (Power) و حق (Right) میتوان بیان کرد. یک رابطه تولیدی عبارت است از رابطه یک شخص با یک نیروی تولیدی به نحوی که شخص

قدرت استفاده با استثمار آن را داشته باشد و دیگران را از چنین قدرتی محروم کند. یک رابطه مالکیت برعکس رابطه یک شخص با یک نیروی تولیدی است به نحوی که شخص حق استفاده با استثمار آن نیرو را داشته و دیگران را از آن محروم میکند. گرچه حق و قدرت بکارگیری یک نیروی تولیدی غالباً و حتی عموماً با یکدیگر منطبق میشوند ولی گاهی نیز چنین انطباقی را ندارند. فرمانده ارتش، یک بوروکرات

عالمیترتبه، یک رهبر مذهبی، یک شخصیت سیاسی، یک انحصارگر (Monopolist) و غیره همه ممکن است قدرت استفاده با استثمار نیروهای تولیدی و محروم ساختن دیگران از چنین استفاده‌ای داشته باشند بدون اینکه چنین حقی را دارا باشند. از سوی دیگر یک فرد تحت سلطه، فردی که از نظر قانونی در نظر گرفته نشده است نیز ممکن است حق استفاده با بکارگیری نیروهای

در تقسیم کار آن جامعه مطابقت می‌یابد. بعنوان مثال اگر کسی چیزی به جز نیروی کار خود در یک جامعه سرمایه‌داری در تملک نداشته باشد، آنگاه او شغل وی شغل یک مزدبگیر (چه شاعلی، چه دیگر) ثانیاً شغل وی بسته به نیروی کاری که در تصاحب دارد از حد یک کارگر غیر ماهر پدی تا حد یک مهندس نومان می‌یابد. اگر در این میان یک فرد علاوه بر نیروی کار شخصی صاحب‌نیروهای مولده نیز باشد در این صورت وضعیتش در تقسیم کار جامعه به نسبت اندازه و ماهیت این نیروهای تولیدی اضافی که در تملک وی قرار دارد تفاوت خواهد داشت. این ارتباط مارکس ارتباط متقابل بین مناسبات تولیدی و تقسیم‌کار در یک جامعه، بین وضعیت تملک‌اعضاء یک جامعه و وضعیت آنان را بدینگونه تشریح میکند:

"در دنیای واقعی تقسیم کار و تمامی دسته‌بندی‌های دیگر پرودونسی، مناسبات اجتماعی هستند که در کلیتشان چیزی را تشکیل می‌دهند که به نام دارا فسی شناخته می‌شود."

در اینجا باید بین تقسیم وظیفه‌ها و تقسیم کار تفاوت قائل شویم. مارکس تقسیم وظیفه (Division of Tasks) را یک تکنیک اصولی نیروهای مولده پیشرفته می‌داند حال آنکه تقسیم کار شکل اساسی استثمار توسط طبقه حاکمه بشمار می‌آید. در جامعه کمونیستی تقسیم وظیفه بعنوان مثال متد خط تولید (Assembly Line) باید حفظ شود. در حالیکه تقسیم کار (یعنی محدود ساختن فرد به یک حوزه انحصاری فعالیت) نباید حفظ گردد. این تفاوت یکی از نکات عمده تئوری مارکس را تشکیل می‌دهد. بدین ترتیب تقسیم کار یک مقوله واسطه بین نیروهای تولیدی و مناسبات تولیدی می‌باشد، تقسیم کار بین مناسبات تکنولوژی و مناسبات اقتصادی که تقسیم کار با آن مطابقت دارد، یک ارتباط پل مانند برقرار می‌سازد.

۵) مناسبات تولیدی نسبت به مناسبات حقوقی و سیاسی "واقعی" تر، "اساسی" تر و "اصولی" تر بشمار می‌رود چرا که به جز دلایل دیگر، مناسبات تولیدی شامل "قدرت" می‌باشد در حالیکه مناسبات حقوقی و سیاسی حقوق (Rights) را شامل می‌گردند. قدرت همواره یک نوع توانایی مادی را به همراه می‌آورد. در حالیکه در مورد حقوق چنین امری صادق نیست. قدرت مناسبات تولیدی از این جهت برای مارکس "واقعی" تر، "اساسی" تر و "اصولی" تر از مناسبات حقوقی و سیاسی بشمار می‌رود.

بقیه در صفحه ۴۴

امکانات "هستی عینی" یا از امکان تحقق مادی نیروهایی که به تملک خصوصی درآمد است، بریده شوند.

ثالثاً این خود ادعای مارکس را در مورد افزایش "قدرت مطلق" در سرمایه‌داری نشان می‌دهد. افزایش چنین قدرتی بواسطه کاهش مزدها نیست بلکه بواسطه آن است که نیروهای تولیدی بیشتری به تملک طبقه حاکمه سرمایه‌دار درمی‌آیند و ارتباط به ایمن ندارد که مزد کارگر پائین یا بالا باشد. به این ترتیب همان‌طور که مالکیت یک نفر از خود بیگانگی دیگری را ایجاد می‌کند، به همان ترتیب نیز مالکیت بیشتر از خود بیگانگی دیگران را ایجاد می‌کند.

رابعاً به این ترتیب روشن می‌شود که چرا مارکس کمونیزم را یک فرمایشیون اجتماعی و "واقعا بشری" میدانند. چرا که در این فرمایشون مالکیت خصوصی نیروهای تولیدی و در نتیجه از خودبیگانگی از این نیروها وجود ندارد.

۳) قدرت استفاده از نیروهای تولیدی و محروم ساختن دیگران از آن را باید از قدرت استثمار نیروهای تولیدی و محروم ساختن دیگران از آن متمایز ساخت. قدرت استثمار نیروهای تولیدی متلزم قدرت - درآمدی متافع‌کار دیگران است که بابت آن پولی پرداخت نشده است در حالی که قدرت استثمار این نیروها متلزم چنین عاملی نمی‌باشد. یک چنین اخذ منفعتی برای مارکس ممکن است شکل بهره جنسی یا بیگناری (نشودالیم)، یا بهره پولی، اجاره، سود سرمایه‌داری یا دیگر اشکال را داشته باشد. مانند کسب رتبه در بخش اداری عمومی، مثلا در بهره‌داری که بهره‌بردار در آن مالک هیچ نوع نیروی تولیدی نیست بلکه خود نیز بعنوان یک نیروی تولیدی به تملک درمی‌آید در حالیکه در سرمایه‌داری مالکیت کارگر یا رابطه‌اش با تولید، تنها به محدوده نیروی کار خودش محدود می‌گردد که این نیروی کار نیز باید برای بازتولیدش به فروش رسد. در مورد سرف نیز مالکیت به سکن، قطعه زمین شخصی و بخشی از نیروهای کار ۵ روز از ۷ روز محدود می‌شود. در هر یک از این موارد روابط تولیدی به مالکین فقط اجازه می‌دهد که نیروی تولیدشان یا نیروی کارشان تنها برای امرار معاش استفاده کنند تازه همین استفاده نیز از طریق بیگاری و استثمار امکان پذیر است.

۴) مناسبات تولیدی یک جامعه با تقسیم کار در آن جامعه مطابقت دارد. بعبارت دیگر آن نیرو و یا نیروهای تولیدی که یک عضو جامعه در اختیار دارد با وضعیت وی

تولیدی و محروم کردن دیگران از آن را - داشته باشد بدون اینکه قدرت مربوطه را دارا باشد. به این ترتیب این دو کاملاً از یکدیگر متمایز هستند. یا توجه به اینکه مناسبات تولیدی از مناسبات تکنولوژیکی که در مقوله نیروهای تولیدی می‌گنجد و نیز از مناسبات مالکیت که به روبنای حقوقی تعلق دارند، متمایز می‌باشند می‌توان تعریف زیر را از مناسبات تولیدی ارائه داد:

۱) شرط مادی قدرت لازم ولی نه کافی برای به کارگیری یا استثمار نیروهای تولیدی و محروم ساختن دیگران از آن - عبارت است از:

نیروی برتر فیزیکی برای کسی که آنرا در اختیار دارد. خواه این نیرو، نیروی ارتش، نشون نشودال، پلیس، جلدان اجیر شده یا غیره باشد.

مارکس می‌گوید "تاریخ حقیقتی روانی آور است که این لشکر کشی، برده سازی، سرقت، قتل و بطور خلاصه قهر و زور است که نقش عمده را بازی می‌کند." (کاپیتال ۱) این نیروی برتر فیزیکی (نه حقیقت اخلاقی یا حقوقی) است که معین می‌کند چه کسی مالکیت موثری را در اختیار می‌گیرد.

به عنوان مثال در منازعه و مبارزه بین طبقه حاکمه و طبقه کارگر "این قهر است که تعیین کننده است." (کاپیتال ۱) این بدان معنا نیست که همیشه و یا حتی معمولاً قهر قابل رویت می‌باشد. برعکس قهر برای مارکس غالباً توسط یک "برده" روبنائیسی پنهان می‌شود و تنها هرآزگاهی نیاز به برده برداری دارد. در عین حال این بدان معنی نیست که نیروی برتر فیزیکی را مارکس یک شرط کافی برای استقرار حسیظ مناسبات تولیدی بداند. علاوه بر یک پایگاه لازم شرایط تکنیکی همواره وجود یک برده روبنائی را نیز برای ابقاء مناسبات مالکیت لازم می‌داند.

۲) مالکیت موثر نیروهای تولیدی توسط برخی همواره "از خود بیگانگی" دیگران را از همان نیروهای تولیدی ایجاد می‌کند. این نکته از اهمیت فوق العاده‌ای برخوردار است چرا که:

اولاً ماهیت عینی "از خود بیگانگی" را از دیدگاه مارکس نشان می‌دهد. "از خود بیگانگی" از دیدگاه وی یک بیماری روانی خاص انسان مدرن نیست، بلکه یک الزام مادی برای مالکیت خصوصی نیروهای مولده بشمار می‌رود.

ثانیاً این خود نشان می‌دهد که چرا مارکس مالکیت خصوصی نیروهای مولده را ضد بشری می‌داند. مالکیت خصوصی هر شخص یا گروه باعث می‌شود که دیگر اشخاص یا گروهها از

۶) مناسبات تولیدی همچون سرشت بشری، نیروهای مولده و سایر مفوله‌های آنتولوژی (درک از دنیای واقعی) مارکس از نظر تاریخی باید درک شوند. اولاً نیروهای تولیدی که بشر با آن سروکار دارد از یک عصر تا یک عصر دیگر از لحاظ محتوا تفاوت میکنند. بعنوان مثال کارگاه‌های صنعتگری، از نظر تاریخی راه را برای کارخانه‌ها گشودند.

ثانياً قوانین حرکت (Law of Motion) یعنی قوانین مبادله و اخذ ارزش اضافی و مناسبات تولیدی از یک عصر تا عصر دیگر تفاوت میکنند. مثلاً الزامات نهادی بهره‌جسی از نظر تاریخی راه را برای پرداخت نقدی و سود پولی گشودند.

اینک با توجه به تحلیل و تعبیر بالا مناسبات تولیدی را در کلیت آن یعنی به صورت "ساخت اقتصادی" مورد توجه قرار میدهم. برای مارکس نقش طبقه حاکمه بیشتر اصل لازم و تعیین کننده در مود ساخت اقتصادی بخار می‌رود. یعنی تملک‌ت‌نوشتر بیشتر بر ابزار تولید جامعه توسط یک بخش کوچکی در آن جامعه (طبقه سرمایه‌دار) و عدم تملک موثر بر هیچکدام از این ابزار توسط اکثریت عمده آن جامعه (کارگر) به این ترتیب طبقه حاکمه به واسطه انحصار وسایل تولید در وضعیتی قرار دارد که از اکثریت اعضا جامعه بهره‌کشی میکند و در مقابل به آنها اجازه میدهد که آن بخش از منافع وسایل تولیدی را که آنان برای ادامه حیات لازم دارند، مورد استفاده قرار دهند. این بهره‌کشی در مورد کارگران تولیدی بصورت کار اضافی بر روی وسایل تولیدی که در تملک طبقه حاکمه است و در حدی بسیار بالاتر از آنچه که طبقه حاکمه برای ادامه حیات و امرار معاش کارگران اختصاص میدهد صورت می‌گیرد این کار اضافی در اشکال تاریخی نظیر بهره‌جسی یا پولسی ظاهر میشود.

مارکس میگوید "شکل ویژه اقتصادی (ساخت اقتصادی) که در آن کار اضافی پرداخت نشده از تولید کنندگان مستقیم اخذ میشود... رابطه مستقیم مالکین شرایط تولیدی با تولید کنندگان مستقیم... آن راز نهفته درونی و آن پایگاه مخفی تمامی ساخت اجتماعی را برملا می‌آورد" (کا پیتال ۳) در مورد کارگران غیرتولیدی (مثلاً کارگران دولتی، مستخدمین شخصی، ایدئولوگ‌ها و طفیلی‌ها) هر نوع پرداختی بطور مستقیم و غیر مستقیم در خدمت حفظ نظم اقتصادی

طبقه حاکمه است و کاری است که هیچکس ارزش مصرف مادی ایجاد نمیکند. بخش "طبقه حاکمه" از کل مناسبات تولیدی، ساخت اقتصادی نامیده میشود. (یعنی یک اقلیت کوچک جامعه بطور موثر بیشتر ابزار تولید را در تملک داشته و یک اکثریت بزرگی مقدار بسیار اندک و یا هیچ یک از ابزار تولید را در تملک نداشته باشد).

ساخت اقتصادی در عین حال به اخذ سیستماتیک کار اضافی از کارگران توسط طبقه حاکمه اشاره دارد که این خسود "قانون حرکت" ساخت اقتصادی بشمار می‌رود. مقصود از "قانون حرکت" (Law of Motion) این است که هر نوع مبادله‌ای بین طبقه حاکمه و طبقه تولیدکننده، ارزش اضافی را نصیب طبقه حاکمه مینماید. مقصود مارکس از "طرح طبقه حاکمه" این است که این طبقه نه تنها سلطه انحصار گرانه خود را حفظ میکند، بلکه آن را گسترش نیز میدهند. (مثلاً در سرمایه‌داری)

بدین ترتیب است که حتی اگر در مناسبات تولیدی تغییرات بسیار حاصل شود، (مثلاً خرده‌بوروازی به مزد بگیر تبدیل شود و مزد بگیر به لاین پرولتاریا...) در هر حال ساخت اقتصادی قانون حرکت آن همچنان ثابت میماند. درحالیکه روابط تولیدی و وضعیت اقتصادی طبقه غیر حاکمه و حتی عضویت در طبقه حاکمه تغییر و تبدیل می‌یابد، ولی طرح طبقه حاکمه و عملکرد آن در پستامی این تغییرات دست نخورده باقی می‌ماند و استخراج کار اضافی که عملکرد طبقه حاکمه در چهارچوب ساخت اقتصادی است ناشی از مبادله می‌ماند مارکس "فرم" یا "جوهر" تمامی تاریخ بشری را در همین ثبات ساخت اقتصادی و "قانون حرکت" آن درمی‌یابد. البته مارکس تصویر ویژه‌ای در باره "ساخت اقتصادی" خاص و "قوانین حرکت" آنها نیز ارائه میدهد. مثلاً در مورد سرمایه‌داری او ترکیب طبقاتی طبقه حاکمه را به "مالکیت زمینداری بزرگ"، مالکیت مالی، "مالکیت صنعتی بزرگ" تقسیم بندی میکند و برای طبقه کارگر نیز ترکیب‌هایی از قبیل طبقه کارگر کشاورزی، صنعتی و خدمات قائل میشود. خرده‌بوروازی نیز بین این دو طبقه و لاین پرولتاریا در زیر این دو طبقه قرار می‌گیرد. بدین ترتیب ساخت اقتصادی جامعه سرمایه‌داری ترکیب زیر را دارا می‌باشد: ۱- اعضا طبقه حاکمه، نیروهای تولیدی کافی به غیر از نیروی کار شخصی‌شماران در تملک دارند بطوری که میتوانند این نیروها

را از طریق عملکرد اخذ کار اضافی یعنی "قانون حرکت" ساخت اقتصادی برای ایجاد درآمد لازم و حتی بیشتر برای امرار معاش بالاتر از استاندارد اجتماعی استثمار کنند. تقسیمات درونی طبقه حاکمه بسته به اینکه چه نوع نیروی تولیدی برای اخذ ارزش اضافی در تملک اقشار طبقه حاکمه باشد، فرق میکند. به عنوان مثال مالکیت زمین، ماشین و سرمایه در گردش، قشر بندی‌های مختلف طبقه حاکمه را منعکس میکنند. این قشر بندی‌ها تنها از نظر تاریخی دارای اهمیت و معنی می‌باشند. یعنی تا جاییکه تضاد منافع مالکیت بین گروه‌های اقتصادی وجود داشته باشد، یعنی تنها زمانی که منافع مالکیت یک گروه، منافع مالکیت گروه دیگر را به مخاطره بیندازد. بعنوان مثال، زمینداران بزرگ در انگلستان قرن ۱۹ ایجاب میکرد که برای حفظ ارزش و درآمد های متعلقات کشاورزی برای ذرت حق گمرکی وضع شود، در حالی که منافع صنعت بزرگ ایجاب میکرد که بمنظور پائین نگه داشتن مرزها این گمرک وجود نداشته باشد.

۲- اعضا طبقه کارگر تولیدکننده به جز نیروی کار شخصی خویش، نیروی تولیدی دیگری برای امرار معاش در تملک ندارند، این نیروهای کاری را نیز کارگران برای امرار معاش مبادله میکنند. تقسیمات درونی طبقه کارگر بسته به نوع نیروی کاری که در اختیار طبقه کارگر است، کوناگون میشود. بعنوان مثال در سرمایه‌داری نیروی کار ماهر و غیر ماهر تقسیم بندی‌های متفاوتی را در درون طبقه ایجاب میکند. بهر حال این نوع تقسیم بندی درون طبقه کارگر تنها از نظر تاریخی دارای اهمیت میباشد. بعنوان مثال تضادهای بین کارگران ایولندی و کارگران انگلیسی در قرن ۱۹ قشر بندی‌های درون طبقه کارگر را اهمیت بخشید. در مراحل آنجا طبقه کارگران تولیدی تضاد منافع مادی مشترکی با طبقه سرمایه‌دار دارند و از آنجا طبقه تضاد منافع مادی ناشی از قشر بندی‌های درونی آنان به خاطر آنکه نیروی کار کارگران در حکم یک کالا برای فروش به طبقه حاکمه میباشد. از دیدگاه مارکس چنین تضاد منافع بین کارگران تولیدی دارای اهمیت ثانوی میباشد. ۳- سایر مالکین این نیروهای تولیدی در نظام سرمایه‌داری، بعنوان مثال "تولید کنندگان مستقل"، "اربابان خرد"، "منازه داران" و غیره تا جاییکه مالکیت آنان بر نیروهای تولیدی کوچک باشد، از نظر مارکس طبقه خردی بشمار می‌روند. در وجه

مبادله چنین نیروهای تولیدی بطور نسبی از قانون حرکت اخذ ارزش اضافی در ساخت اقتصادی میباید. بنا براین مارکس کم و بیش این طبقات را بر خلاف تحلیل سیاسی خود در تحلیل اقتصادی مورد غفلت قرار میدهد گرچه از نظر سیاسی آنان را بسیار مهم می شمارد.

۴- اغلب دریافت کنندگان دیگر درآمد در جامعه سرمایه داری (نظیر حقوقدانان، سربازان، کشیشان، خدمه خاصی، فروشندهگان بوروکراتها، پلیس، هنرپیشگان، قضات، لیسین پرولتاریا و غیره) نیروی تولیدی مهمی در تملک ندارند. یعنی نه وسیله تولید و منافع طبیعی قابل استفاده و نه عملاً نیروی کار تولیدی در اختیار ندارند و از این نظر هیچ وجه طبقات اقتصادی بشمار نمیروند. اهمیت اقتصادی آنان برای مارکس عبارتند از:

اولاً اینکه آنان از قبل ارزش اضافی که طبقه حاکمه از طبقه تولیدکننده استخراج میکند، زندگی میکند و از این نظر "پارازیتها"ی در درون ساخت اقتصادی و "قانون حرکت" آن به شمار میروند.

ثانیاً بطور تئوریک آنان نوعی نقش روینشایی یا ایدئولوژیکی ایفا میکنند و بدین ترتیب نگهبان ساخت اقتصادی سرمایه داری بشمار میروند. همین نقش "نگهبانی" آنان نوعی تضمین برای منافع است که آنان برای زنده ماندن از طبقه حاکمه دریافت میکنند. مارکس بخش زیادی از تحلیل خود را به این نگهبانان ساخت در جامعه سرمایه داری اختصاص میدهد بویژه (در بخش تئوری های ارزش اضافی). در هر حال از آنجاییکه این گروه های "پارازیتی" نیروی تولیدی مهمی به جز کالاهای مادی، و نیز نیروی کار خود که بخاطر استفاده غیر تولیدی از آنان به عنوان نیروی تولیدی نفع میشود در اختیار ندارند، مارکس آنان را در جلد اول سرمایه "طبقات ایدئولوژیکی" مینامد.

فرمولبندی قانون حرکت ساخت اقتصادی و بویژه قوانین ساخت اقتصادی سرمایه داری مهمترین موضعی است که تحلیل سیستماتیک مارکس را در تمامی ۲ جلد کاپیتال و ۳ جلد از تئوری های ارزش اضافی به خود اختصاص میدهد.

"قانون حرکت" ساخت اقتصادی، چه ساخت آسیائی، باستانی، فئودالی و یا سرمایه داری عبارتند از:

۱- حرکت یک ساخت اقتصادی عبارت است از گردش، یا مبادله نیروهای مولده در درون ساخت و اساس بین طبقه حاکمه و تولید -

کنندگان بخش یا تمامی نیروی کار خود را با طبقه حاکمه مبادله میکنند و در برابر آنان وسائل مادی که برای امرار معاش لازم دارند، دریافت میکنند.

۲- "قوانین حرکت" به نوبه خود کمیتهای ثابت، وجوه استاندارد و نظمهای گردش این یا آن نیروی مولده را در مبادله بین طبقه حاکمه و تولیدکنندگان مستقیم مشخص میکند. بهر حال محتوای اساسی قوانین اقتصادی برای مارکس عبارت است از اخذ کار اضافی (ارزش اضافی) از تولیدکنندگان مستقیم توسط طبقه حاکمه.

"قوانین حرکت" ویژه سرمایه داری را مارکس متفاوت از هرگونه ساخت اقتصادی در تاریخ میدانند. چرا که تنها در سرمایه داری است که این "قوانین حرکت" رشد مبادله ارزش را بصورت یک هدف برای خود در می آورند (کاپیتال ۱) برخلاف ساختهای اقتصادی دیگر که ارزش مبادله (پول) واسطه ای بین دو ارزش مصرفی است سرمایه داری ارزش مبادله هدف نهایی است که برای بدست آوردن آن ارزشهای مصرفی حد یک وسیله کاهش مییابد.

ساختهای اقتصادی غیرسرمایه داری:

کالا - پول - کالا

ساخت اقتصادی سرمایه داری:

پول - کالا - پول

بعبارت دیگر هدف نهایی تولید و گردش سرمایه داری معکوس میشود. در نتیجه، قوانین اقتصادی سرمایه داری از دیدگاه مارکس پرور - سیستماتیک تولید و گردش جامعه را بدشمال میآورد.

بجای اینکه هدف پرور اقتصادی این باشد که ارزش مصرف در خدمت بشر قرار گیرد، کسب سود، هدف سرمایه داری شده است. در اینجا باید به درک مارکس از مفهوم "طبقه اقتصادی" (Economic Class) اشاره کنیم:

۱- تمامی طبقات تشکیل دهنده ساخت اقتصادی یعنی بطور کلی طبقه حاکمه، طبقه کارگر تولید کننده و نیز تمام اقشار درون آنها از دید مارکس صرفاً طبقات اجتماعی بشمار میروند. هر یک مطابق درک مارکس صرفاً یک طبقه یا زیر طبقه "درخود" (In Itself) بشمار میآیند. این مسئله که طبقه سازمان یافته یا آگاه به منافع خود بعنوان یک طبقه "برای خود" (For Itself) باشد به خودی خود یک مسئله اقتصادی نیست، درحوزه انعکاس روینشایی نسبت به موقعیت اقتصادی میگذرد. از اینرو مارکس در فقر فلسفه میگوید:

"شرایط اقتصادی نخست توده مردم کشور

را به کارگران تبدیل ساختند. ترکیب سرمایه، برای این توده یک موقعیت مشترک و منافع مشترک ایجاد نمود. این توده یک طبقه ضد سرمایه است لیکن هنوز طبقه ای برای خود نیست. در مبارزه ای است که ... این توده متحد شده و خود را به صورت یک طبقه برای خود متشکل میکند... (و این) مبارزه طبقه علیه طبقه، مبارزه ای سیاسی است"

۲- این تضاد بین روابط مشترک تولیدی یا منافع طبقات و زیر طبقات است که از دیدگاه مارکس برای اینکه این طبقات را بعنوان طبقات اقتصادی بشمار آوریم، اساس بشمار می رود. وگرنه یک گروه از مردم که تنها بواسطه روابط مشترک تولیدی با یکدیگر متحد شده اند فقط اسما "طبقه" بشمار میروند. بعبارت دیگر معیار طبقه اقتصادی این است که این طبقه نه بواسطه روابط مشترک تولیدی، بلکه بواسطه "تضاد" با دیگر روابط مشترک تولیدی، یک طبقه اقتصادی بشمار می رود.

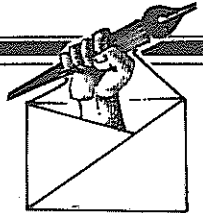
۳- "طبقات اساسی" و تضاد طبقاتی "بنیادی" از دید مارکس تضاد بین طبقه حاکمه و طبقات تولیدکننده مستقیم میباید چرا که اولاً - این دو طبقه بین خود غالب و یا تمام ابزار مادی را در تملک دارند (نیروهای تولیدی)، ثانیاً از مبادله بین این دو طبقه غالب با تمامی ارزش اضافی (امتضار) جامعه اخذ میشود (و بدین ترتیب مناسبات تولیدی "متضاد" موجود بین آنان ایجاد میشود) از این دیدگاه است که هر نسوع تضاد دیگر منافع طبقاتی را مارکس غیر اساسی بشمار میآورد. با توجه به تعابیر بالا از ساخت اقتصادی و طبقه حاکمه میتوان تصویری از جامعه کمونیستی از دید مارکس بدست آورد. بطور واضح در چنین جامعه ای هیچ نوع مالکیت طبقه حاکمه یا "قانون حرکت" مبادله و بدین ترتیب اخذ ارزش اضافی از تولیدکنندگان مستقیم توسط طبقه حاکمه طفیلی صورت نمیپذیرد، بلکه مالکیت عمومی نیروی تولیدی یک "قانون حرکت" نوین برای مبادله بوجود میآورد و آن عبارت - است از:

"از هرکس مطابق توانایی اش و به هر کس مطابق نیازش" (نقدی بر برنامه کوتاه)

دنباله

دیدگاهها بررسی تاریخی انترناسیونال کمونیستی

بدلیل تراکم مطالب در شماره آینده درج میگردد



از خوانندگان

■ هند - رفیق زویر: نامه مفصل و تشریحی شما در باره هند و وضعیت رفقای بسیار آنجا بدست ما رسید. ما ضمن تحسین از توجه شما نسبت به اینگونه مسائل، تلافی خواهیم کرد که نسبت به پیشنهادهای مفید شما، امکانات موجود را بیکار گیریم. اقدامات قدمتی در این زمینه‌ها توسط رفقای هوادار در آمریکا انجام گرفته است که در آینده در اختیار همگان قرار خواهد گرفت. تناس خود را با ما حفظ کنید.

■ آمریکا - بتن روز: رفقای عزیز جدول ارسالی شما رسید. همانطوریکه در جهان شماره قبل متذکر شدیم، تاکنون تعداد زیادی جدول بدست ما رسیده است که به ترتیب نسبت به درج آنها اقدام خواهیم نمود. از جدول ارسالی شما نیز بموقع استفاده خواهد شد.

■ انگلستان لندن، رفیق ی: اسلایدهای ارسالی شما مربوط به کردستان بدستمان رسید. متشکریم.

■ اتریش - وین: رفقای عزیز، ضمن تشکر عکس‌ها و طرح‌های بسیار جالب شما رسید. ما بتدریج از آنها استفاده خواهیم کرد. رفقا، همکاری خودتان را در این زمینه با ما ادامه دهید. اگر طرح‌های آماده‌ای دارید، برای ما ارسال نمایید.

■ آمریکا - پنسیلوانیا، بهروز: ضمن تشکر، نامه شما رسید. اقدام لازم بعمل آمد. ■ آمریکا - ایندیاناپولیس، رفیق جاوید: بریده‌های روزنامه ارسالی شما رسید. از همکاری شما صمیمانه تشکر میکنیم.

■ هند - پوبال، بهروز: نامه و جزوه ارسالی شما دریافت شد. در مورد مسئله جنگ، استدلال شما تقریباً درست است. تأیید مسئله بطورچه از جانب عناصر سازشکار و کمانی که به جنبش انقلابی پشت کرده‌اند هیچ مسئله‌ای را عوض نمیکند.

■ آمریکا - کالیفرنیا، ب-س: نامه شما دریافت شد. ضمن تشکر اقدام لازم بعمل آمد.

■ آمریکا - نیوجرسی، س-ک: نامه شما دریافت شد. ضمن تشکر اقدام لازم بعمل آمد.

■ آمریکا - ویرجینیا، م-س: نامه شما رسید. ضمن تشکر اقدام لازم بعمل آمد.

■ کویت - امین با می استار دوست: ضمن تشکر نامه و پیشنهاد شما رسید. برای اقدام آنرا در اختیار رفقای مسئول قرار دادیم.

■ تایلند - بانکوک، هوادار سازمان چ فح ا: رفقای رزمنده، خبرنامه های شما شماره ۱۲ و ۱۳ رسید. اقدام بجای شما در این زمینه قابل تحسین است.

■ کانادا - مونترال، رفیق ه- اسکندر: شعر شما رسید. ضمن تشکر در فرصت مناسب از آن استفاده خواهد شد.

■ آمریکا - ترهوت: نشریه "نریاد" شماره ۷ که از طرف رفقای هوادار سازمان در ترهوت منتشر میشود، بدستمان رسید. این شماره حاوی مقالاتی در مورد کردستان، فاشیسم و چه‌گوارا، و اخبار متنوعه میباشد. موفقیت هرچه بیشتر رفقا را خواهیم.

■ آمریکا - اورگان، م-ک-ه: نامه شما رسید. ضمن تشکر اقدام لازم بعمل آمد.

■ آمریکا - کانزاس، اشرف: نامه و درخواست شما رسید. ضمن تشکر اقدام لازم بعمل آمد.

■ هلند - رفیق ه-د-ک-ف-رهاد: نامه و لیست درخواست همراهِ با وجه ارسالی شما رسید. ضمن تشکر و آرزوی موفقیت برای شما، اقدامات لازم بعمل آمد. تماس خود را با ما حفظ کنید.

■ آلمان - آقای سید طاهر کندولک-ای (دیاله): دومین نامه ارسالی شما بدست ما رسید. ما ضمن آنکه بسیاری از مطالب هر دو نامه شما را درست دانسته و چه‌جا درج آنها را به نفع جنبش میدانیم، ولی بدلیل ناروین بودن قضیه‌ایکه در آلمان گذشته است و شما در نامه‌تان تشریح کرده‌اید، چاپ آنرا در نشریه جهان اصولی نمیدانیم. امیدواریم نشریات دیگری که محدودیت نشریه جهان را ندارند، نسبت به چاپ نامه‌های شما کوتاهی ننمایند.

■ آمریکا - کالیفرنیا، ف-ک-م-ک: نامه شما رسید. ضمن تشکر اقدام لازم بعمل آمد.

■ کانادا - مونترال، رفیق جعفر: نامه توضیحی شما در باره رفیق شهید خیرالله محنون "حسن" دریافت شد. ما پس از تحقیقات لازم در زمینه، اطلاعات تیکه‌ها در اختیار ما قرار دادید. نسبت به اطلاع مطالب درج شده اقدام خواهیم نمود. از توجه شما بسیار متشکریم.

■ آمریکا - م-م: نامه شما رسید. نسبت به درخواست شما اقدام کردید. متشکریم.

■ پاکستان - کراچی، رفیق امیر: بریده روزنامه‌های ارسالی شما دریافت شد. ضمن تشکر از همکاری شما، از آنها استفاده خواهد شد.

■ هند حیدرآباد، رفقای "انجمن دانشجویان ایرانی - حیدرآباد - هند":

"نامه سرکشاده به طلیه نیروها و شخصیت‌های متوقی خارج از کشور" شما بدست ما رسید. ماسی خواهم کسرد برای آشنائی بیشتر ایرانیان مقیم خارج از کشور به وضعیت آوارگان بخصوص در هند، محتوای آنرا در شماره آینده منعکس نمائیم.

■ پاکستان - کراچی، رفقای انجمن دانشجویان ایرانی - کراچی هوادار سچفا: نامه شما به ضمیمه نشریات و نوار ارسالی شما رسید. ما مشکلات ارتباط گیری شما را با مسئولین مربوطه در جریان گذاشتیم. ضمن آرزوی موفقیت برای شما، امیدواریم که مشکلات ایجاد شده بزودی برطرف گردد.

■ آمریکا - نیویورک: رفیق عزیز نامه و نکته انتقادی شما رسید. ضمن تشکر باید بگوئیم بر خلاف انتقادی‌ها قبلی شما مورد انتقادتان وارد نیست. شما نوشته‌اید که در "جهان" ۱۲ در مقاله "درخواست ریگان از خمینی" در نظر آخر مثالی در مورد سوءاستفاده امپریالیستها درباره مثلاً دستگیری یک نفر در فلان کشور سوسیالیستی زده و آنرا با نکوت امپریالیسم در مقابل اعدام و شکنجه هزاران انقلابی توسط رژیم - جایی نظیر جمهوری اسلامی مقایسه کرده بودیم. شما انتقاد کرده‌اید که "این چنین مثالی اصلاً لزومی ندارد" چرا که با این مثال ما به دفاع از کشورهای سوسیالیستی برخاسته‌ایم و اضافه کرده بودید که "به نظر من لزومی ندارد که ما مدافع کشورهای سوسیالیستی باشیم که چس دارد میگذرد یا نه". شما در واقع از ما میخواهید که ما حتی در مقابل حملات امپریالیسم نیز از کشورهای سوسیالیستی دفاع نکنیم! پس فرق ما با طرفداران تتر "دو ابر قدرت" چیست؟ اگر نمانست که ما در کشاکش بین دو اردوگاه بی تفاوت و بی طرف باقی بمانیم چرا. اصلاً صحبت از سوسیالیسم میکنیم. آیا شما معتقد هستید که تنها زمانیکه صحبت از انحرافات و رویزونیسم هست باید به این کشورها پرداخت؟ ما با خطاها و انحرافات موجود در اردوگاه سوسیالیسم قاطعانه و مسئولانه مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی میکنیم، اما در عین حال از این اردوگاه در مقابل دشمنان خلق و در راس آنها امپریالیسم آمریکا دفاع و حمایت کرده، دست‌آوردها و نکات مثبت آنرا نیز تبلیغ و تأیید میکنیم.

موقعیت اقتصادی خرده بورژوازی

رفیق عزیز رن :
در پاسخ به سؤال شما که اگر خرده - بورژوازی از نظر طبقاتی موقعیت مشخص اقتصادی ندارد، چگونه میتواند صاحب ایدئولوژی باشد، توضیح چند پیش - فرض را ضروری میدانیم. در عین حال تاکید میکنیم که پاسخی که ارائه میشود، گرچه با تکیه بر مباحث مارکس و انگلس تهیه شده است ولی میتواند تنها در حکم یک تفسیر و بحث پیشنهادی تلقی شود. بحث دقیق تر را به مطالعه و تحقیق عمیق تر موکول میکنیم. موقعیت غیرمتمم اقتصادی خرده - بورژوازی در ایدئولوژی وی نیز متمم میشود و بدان ویژگی متفادی میبخشد.

خرده بورژوازی از یکسو مالک نیروهای تولیدی اندکی است و از سوی دیگر بطور نسبی مستقل و جدا از قانون حرکت ساخت اقتصادی، یعنی قانون اخذ ارزش اضافی قرار میگیرد. از همین روست که مارکس در تحلیل های اقتصادی اش آنرا غالباً مورد غفلت قرار میدهد. حال آنکه در تحلیل های سیاسی اش نقشی را که این اقشار میانی در ارتباط با طبقه کارگر و طبقه حاکمه ایفا میکنند، مورد تاکید قرار میدهد. اگر دو طبقه اصلی جامعه، یعنی طبقه تولید کننده مستقیم و طبقه حاکمه را مطابق فرمولبندی های مارکس، طبقات اقتصادی بنامیم، اقشار خرده - بورژوازی بین این دو قرار میگیرند. *

مارکس در دست نویس جلد چهارم کاپیتال تحلیل اقتصادی ویژه ای از خرده - بورژوازی - ارائه میدهد. او از خرده - بورژوازی بعنوان تولیدکنندگانی نام میبرد که تولیدشان در مقوله تولید سرمایه داری قرار نمیگیرد. بنا بر تحلیل مارکس، این تولید کنندگان غیرسرمایه داری در چهارچوبی عمل میکنند که مناسبات سرمایه داری در آن مسلط است...

از دیدگاه مارکس آنها را میتوان به دو شقه تقسیم کرد: بعنوان مالک ابزار تولید، سرمایه دار بشمار میروند و بعنوان کارگر، مزد میگیرند. بعنوان سرمایه دار مزد خود را بخود میپردازند و سود را از سرمایه خود اخذ میکنند. آنان مالکین دارایی بشمار میروند ولی در بعد کوچک، در عین حال گرچه مالکند، ولی سرمایه دار نیستند. یعنی از قیل اخذ ارزش اضافی از کارگران زندگی نمیکنند. خرده بورژوازی زندگی اش را از کار خود و با وسایل تولیدی کوچک تحت تسلط خود تامین میکند. اگر خطی بیمن مالکین دارایی و غیرمالکین ترسیم کنیم، خرده - بورژوازی در زمره مالکین دارایی قرار

میگیرد، ولی اگر مرزی بین آنان که از قیل کار دیگران زیست میکنند و آنانکه با کار خود زیست میکنند بکشیم، خرده بورژوازی به دسته آخر تعلق میگیرد.

نهایتن موقعیت مستقل اقتصادی بمعنای آن نیست که خرده - بورژوازی تلاش نمیکند که ایدئولوژی خود یعنی افکار و ایده های التقاطی متضاد و مختلط خاص خود را فرمولبندی نکند دقیقاً در مبارزه با ایدئولوژی های خرده - بورژوازی و محتوای ایدئولوژیهای آنها بود که مارکس مبارزه با پرودون و سوسیالیست های خرده بورژوازی و بورژوازی را به پیش برد و انگلس آنتی دورینگ و مسئله مسکن را برشته تحریر درمی آورد.

خرده بورژوازی ایدئولوژی التقاطی خود را فرمولبندی میکند که به محتوای آن در بطور بعدی خواهیم پرداخت. در واقع این یک رهبری منجم و مستقل انقلابی است که نمیتوان آنرا از خرده - بورژوازی انتظار داشت. انگلس در نامه ای که به سرژ (Sorge) مینویسد، میگوید "خرده - بورژوازی عامل بسیار جذابی برای سیاستمدارانی بشمار میروند که آنها را بدنیاال یکی از احزاب بزرگ (بورژوازی) میکشاند."

و اما محتوای ایدئولوژی خرده - بورژوازی چیست؟ خرده - بورژوازی بنا بر تحلیل مارکس حتی زمانی که میخواهد با بورژوازی از در مخالفت درآید، همچون یک بورژوا میاندیشد. گرچه التقاط، اختلاط و تضاد خصلت سازز ایده ها و افکار خرده - بورژوازی است، لیکن وجه بورژوازی در این تضاد همواره غلبه دارد. مارکس در نامه ای که به "وایدنیر" در مارس ۱۸۵۲ مینویسد، تاکید میکند: "خرده - بورژوازی که نه تنها مبارزه طبقاتی، بلکه وجود طبقات را نیز منکر میشود، تنها ثابت میکند که علیرغم هیاوهایی جنجال آمیز و دهشتناک و فضای بشر دوستانه ای که به پاشنسی ایده های خود میکند، تنها و تنها همان شرایطی را که بورژوازی در آن حکم - روشی میکند، محصول نهایی تاریخ میداند و فقط خدمتگزار بورژوازی است." از دید

گاه مارکس ایدئولوژی های خرده بورژوازی از بیراهه و بطور غیرمستقیم به نظرگاهها، استانداردها و اقتصاد بورژوازی میرسند. البته تکیه بر وجه بورژوازی در ایدئولوژی خرده - بورژوازی بمعنای نفی تفاوت ذهنیت بین بورژوازی و خرده بورژوازی نیست. در - مانیفست، پرودون بعنوان نماینده سوسیالیسم بورژوازی معرفی میشود. سوسیال فرمیستی که میخواهد پلیدیهای جامعه بورژوازی را بیوشاند. در مانیفست آن وجه از پرودون (وجه بورژوازی) مورد تاکید قرار میگیرد که انگلس در "مسئله مسکن" و "آنتیسی

دورینگ" در مورد خرده بورژوازی - مورد تاکید قرار میدهد.

پرودون نیز همچون دورینگ "جامعه موجود را میخواهد ولی بدون مفزات آن"، "هر دو میخواهند که مفزات جامعه بورژوازی را بر اساس همان قوانین تولید سرمایه داری که آنها را بوجود آورده اند، از میان بردارند" (انگلس، مسئله مسکن و آنتی دورینگ) این نکته نیز قابل توجه است که در همان مانیفست مارکس ایدئولوژی سوسیالیسم خرده بورژوازی را مورد تحلیل قرار میدهد. مارکس از پرودون در برخی از نوشته هایش مثل فقر فلسفه، بعنوان ایدئولوگ خرده - بورژوازی و در برخی همچون مانیفست بعنوان نماینده سوسیالیسم بورژوازی نام میبرد. *

مارکس گروههایی را که در جامعه سرمایه داری نیروی تولیدی مهم را، ابزار تولیدی منابع طبیعی قابل استفاده و نیروی کار، در تملک خود ندارند و از این جهت جزو طبقات اقتصادی بشمار نمیروند، طبقات ایدئولوژیکی مینامد، مثل وکلا، کشیشان، بوروکراتها، پلیس، قضا، لومین پرولتاریا و غیره... این اقشار از قبل ارزش - اضافی که طبقات حاکمه از طبقه تولید کنندگان اخذ میکنند زیست میکنند، از همین رو در ساخت اقتصادی حکم "پارازیت" را داراست. این اقشار از سوی دیگر نقش روبینائی و ایدئولوژیکی ایفا کرده، پاداران ساخت اقتصادی سرمایه داری بشمار میروند. مارکس بخش عمده ای از تحلیل خود را به این طبقه غیرتولیدی و دریافت کننده درآمد و پادار ساخت در جامعه سرمایه داری اختصاص میدهد. (بویژه در جلد ثثوری های ارزش اضافی) از آنجاییکه این گروههای پارازیتی نیروی تولیدی مهمی در تملک ندارند (بجز گالاهای مادی) مارکس آنها را در کاپیتال ۱، طبقات ایدئولوژی مینامد.

نیویورک... بقیه از منحه داده بودند، لیکن متأسفانه بعلل غیر مترقبه ای قادر به اجرای آن نگردیدند. مع الوصف رفقا با تبدیل آکسیون طرح شده به تظاهرات در مقابل ساختمان سازمان ملل، دست به افشای جنایات رژیم جمهوری اسلامی زدند. این آکسیون که عده ای از هواداران نیروهای انقلابی دیگر نیز شرکت داشتند، به مدت ۲ ساعت بطول انجامید. رفقا با پخش اعلامیه، دادن شعار و خواندن قطعه نامه تظاهرات سراسری به زبانهای فارسی، انگلیسی به افشاکری از رژیم پرداختند. این آکسیون با موفقیت انجام گرفت.

ای رفیق

من همان روز
همان لحظه که رگباری
در دره کوچک
سلی زد
به سکوت و به سحر

من همان روز
همان لحظه که از لوله‌ها سلاحه جوخه اعدا مهنوز
رشته‌ای دود رفیق برمیخاست
و هنوز از قلبت می‌جوید
چند فواره مرجان و عقیق
جای هر قطره خونت گفتم،

ای رفیق!
از زمین
دستی و از دست تفنگی
خواهد روئید

من همان روز
همان لحظه که اندام تو بر چوبه اعدا مبخوده می‌بجید
و صدای تو به حلقوم شکست
و در آن باز پسین بند سرودت
جای هر واژه و هر لفظی
خون از دهنت بیرون جست

من همان روز
همان لحظه که بی سعی و تقلائی، مانند برجا
وسر خم شد و برسینه خاموش سنگینی کرد
چون سگوتی سنگین

دهنترا
روی آن دره
در آن صبح مه‌آلوده و سرد

من همان روز
همان لحظه
خرویدیم و با خود گفتم
گرچه آویخته‌ای
این چنین ست
چنین سرد

بر این چوبه دار
عزم و ایمانی اگر هست و نبردی
همه از توست رفیق
یا بپردی همه از توست رفیق

جای هر قطره خونت گفتم،
ای رفیق!
از زمین
دستی و از دست
تفنگی
خواهد روئید

من همان روز
همان لحظه که از لوله‌ها سلاحه جوخه اعدا مهنوز
رشته‌ای دود رفیق برمیخاست
و هنوز از قلبت می‌جوید
چند فواره مرجان و عقیق
جای هر قطره خونت گفتم،
ای رفیق!
از زمین
دستی و از دست تفنگی
خواهد روئید

بمناسبت سالگرد شهادت رفیق اسکندر
از چریکهای فدائی خلق

بوی رهائی دارد
بوی جانپور رزم
و رهائی با خود
مهر فدائی دارد
دستی افراشته
در دست تفنگ
تو فدا کردی خود را
و رهائی با توست
یا فتت هر که
رهائی را جست
یا بدش هر که ترا جست رفیق
خونت از خاطر خلق
هر چه جز فکر رهائی
همه را شست رفیق

و من آنروز
همان روز
شگفتا

با چه ایمانی
با خود گفتم،
ای رفیق!
از زمین
دستی و از دست
تفنگی

خواهد روئید

بی نام و نشان

هیچ تصویری از او نگاره شده است
نامی از او را
در کتابی یا روزنامه‌ای
با هیچ حرفی از حروف سربی
ترهین نداده‌اند
خاطره‌اش در هیچ خاطری به نام
نقش بسته است
و هیچکس او را به اسم نشناخته است.

بارها تنش را مثله کرده‌اند
- در شکنجه‌گاهی با جلادی -
بارها بدنش را،

از مادرش زمین

جدا کرده‌اند
- با طنابی از داری -
بارها سرش را بربریده‌اند
چونان معصوم مرغی

در ذبح‌گاه آخیزخانه سلطانی
بارها پوستش را از تنش جدا کرده‌اند
با خنجر خیانت نارفتی
در دارخانه حاکم جباری

و بارها از او سؤال کرده‌اند
- با بیشتر و داغ -
نامش را و نشاناش را
ولیکن او
مبارزی بی نام و نشان است
چون درختی ریشه در آب
ریشه در خاک
با هر بهار زنده میشود او
بعد هجوم هر تبر
این بار قوی تر
زنده تر
آگا تر
و بیشتر
از آخرین بار هم بیشتر

او همیشه حاضر است
در مزارع و کارخانه‌ها
در شکنجه‌گاهها و دباغ خانه‌ها
در سلخه‌ها و ذبح‌گاهها
او همیشه حاضر است
در تاریخ

و قاره‌ها
در کشورها و شهرها
در کوچه‌ها و خانه‌ها

او همیشه حاضر است
در قلبها و سینه‌ها

باز هم او را نشان خواهند کرد
- جاسوسان و خیرچینان -
باز هم او را جلب خواهند کرد
- گشتی‌ها و بازبرسان
باز هم او را محکوم خواهند کرد
- قاضیان و دادگستران -
و باز هم او را مقتول خواهند کرد
- قصابان و جلادان -
ولیکن او باز هم زنده خواهد ماند
تا مرگ جهل

تا مرگ فقر

تا پایان رنج

تا آغاز تاریخ نوین جهان

او زنده خواهد ماند

در بستر تاریخ

تا آمدن روزهای خوب

روزهای خیلی خوب

مبارزی بی نام و نشان است او
کهنه درختی است به قدمت تاریخ
هزاران ریشه دارد در خاک خلق
با هر بهار زنده میشود او

بعد هجوم هر تبر

این بار قوی تر، زنده تر، آگا تر

از آخرین بار هم آگا تر

مبارزی بی نام و نشان است او.

س. سیامک

بسه یاد ب. ص. پاشیز ۶۲

هموطن! نشریه جهان را برای خود و دوستان خود مشترک شوید!

شما میتوانید نشریات "کار"، "ریگای گه" و
"جهان" را از طریق آدرس های زیر تهیه شما کنید.

اتریش
ISV
IRANISCHER STUDENTENVERBAND
PF 370-1061
WIEN, AUSTRIA
۱۲۵ شیلینگ برای ۶ شماره
۲۳۵ شیلینگ برای ۱۲ شماره

آلمان غربی
POST PAFH 3653
7500 KARLSRHE, W.GERMANY
۱۵ مارک برای ۶ شماره
۲۵ مارک برای ۱۲ شماره

آمریکا
JAHAN
P.O. BOX 540
N.Y., N.Y. 10185
U.S.A.
۸ دلار برای ۶ شماره
۱۵ دلار برای ۱۲ شماره

انگلستان
OIS
BM KAR
LONDON, WC IN3XX
ENGLAND
۵ پوند برای ۶ شماره
۹ پوند برای ۱۲ شماره

ایتالیا
M.C.P. 6329
ROMA PRATI
ITALI
۹۰۰۰ لیر برای ۶ شماره
۱۷۰۰۰ لیر برای ۱۲ شماره

بلژیک
E.I.
B.P. 8
1050 BRUXELLES 5
BELGIQUE
۵۰۰ فرانک برای ۶ شماره
۹۰۰ فرانک برای ۱۲ شماره

سوئد
ISS
BOX 50057
10405 STOCKHOLM
SWEDEN
۸۰۰۰ کرون برای ۶ شماره
۱۲۰۰۰ کرون برای ۱۲ شماره

فرانسه
A.C.P.
B.P. 54
75261 PARIS CEDEX 06
FRANCE
۲۰ فرانک برای ۶ شماره
۱۲۰ فرانک برای ۱۲ شماره

کانادا
ISS
P.O. BOX 101, STATION H
MONTREAL,
QUEBEC H3G2K5
CANADA
۱۰ دلار برای ۶ شماره
۱۸ دلار برای ۱۲ شماره

با کمکهای مالی خود، سازمان خیریه‌های
فدایی خلق ایران
را در امور انتشارات پارسی رسانید!

۸۰	برلین غربی - رفیق محمد
۲۴۰	برلین غربی - رفیق توماج
۲۰۰	ها مبورگ - س ج ۹۶۷
۲۷۲۵	ها مبورگ برلین
۵۰	کالرووه
۲۶۰۰	فریدبرگ فرانکفورت - توماج
۲۰۰	فرانکفورت - شاید سیادت - افرن
۲۰	دا رمشتات، هادی
۱۰۰۰	" نظام ۱۰
۷۰	" رفقا ۷۰
۱۰۰	کالرووه
۱۰	برانشودیک
	تورکیه
	ندرا بیون هوا داران سجفا
	شیرین نفیلت کلام ۵۰
۱۰۱۰	رفیق هادی
۱۱۰	رفیق اسکندر
	نظام دستبند طلا
	شیرین سکه طلا
	سوئد
	رفقای سابق فیلیپین ۱۱۸۰ دلار
	سازمان دانشجویان ایرانی در استکهلم ۶۰۰۰۰ کرون
	فرانسه
	رفقای رنس ۲۰۰
	بدون کد ۱۰۰
	ع-ری لیون ۲۰۰
	برود ۱۰۰۰
	رفقای پاریس ۵۳۶
	پاریس - رفیق هادی ۲۵۰
	پاریس - اسکندر ۱۶۰
	رفقای استراسبورگ ۶۰۰
	رفقای پاریس ۵۶۰
	مسعود - پاریس امانتی شما رسید
	م- ۲۳۴ امانتی شمارسید پاریس جهان کتاپ ۱۶۰
	پاریس رفیق اسکندر ۴۰۰
	پاریس - ع ۵۰۰
	سرخه روجا ۳۰۰
	رفقای استراسبورگ ۷۰۰
	رفقای پاریس ۹۱۶

گدهای کمکهای مالی ارسال شده به سازمان خیریه‌های فدایی خلق ایران

۱۰۰	بیشترک فدائی
۱۵۰	کارگر توهرمان
۲۰۰	سیاهکل
۳۰	آرمان خلق
۵۰	رفیق عباس مفتاحی
۴۰	رفیق فراهانی
۵۰	سعید سلطانیور
۲۰	شهرام میرانی
۲۵	رفیق هادی
۳۰	رفیق نظام
۴۰	رفیق جرجانی
۲۵	رفیق واحدی
۵۰	خلق ترکن
۲۰	رفیق اسکندر م-ع
۱۵	ز-ف
۲۵	رفیق هادی
۱۳۰	همایون کتیراخی
۲۰	کلمبوس ۲
۱۶۵	سین سینا
۲۲	ن-ب
۳۰	بیژن
۱۰۰	رفیق هادی
۲۵۰	بیژن - برکلی
۱۰	دو راه
۲۰۰	گردستان - آریزونا
۷۰	رفیق مارتیک قازاریان
۱۵	ح - ۹۱۴
۱۰۰	دالاس
۱۷۰	" مجاهد شهید عباس
۱۵	کوتیمکن - م
۱۱۰	بتن روز
۵۰	م - یوتا
۱۲۰	لافايت ۱۲۰
۳۰	مقاله دوراه
۱۰	رفیق پویان
	کوتیمکن - رفیق اسکندر ۵۰۰
	کوتیمکن - رفیق اسکندر ۱۰۰
	برلین غربی ۱۴۲ - ۲۵۰
	برلین غربی - بزرگداشتها هکل ۱۳۶۰
	برلین غربی - سعید سلطانیور ۲۷۰
	برلین غربی - سیامک آسیدیان ۲۸۰
	برلین غربی - رفیق جهان ۲۲۰
	برلین غربی - ج ۱۰

آمریکا	دلار
بشنویک وار	۵۰
اسکندر	۱۰۰
سیامک آسیدیان	۲۵
رفیق مصطفی رسولی	۳۰
بیشترک	۴۰
سلطان نیور	۲۰
گلسترخی	۱۰۰
رفیق نظام	۳۰
رفیق هادی	۲۵
رفیق جواد کاشی	۵۰
۸ تیر	۴۰
احسن ناهید	۷۰
شهریار ناهید	۶۰
رفیق هادی	۶۰
رفیق سعید	۱۰۰
شاهرخ میناقتی	۵۵
رفیق مسعود رحمتی	۳۰
رفیق سیامک آسیدیان	۲۰
شیرین نفیلت کلام	۱۰۰
سهرنوش ابراهیمی	۸۰
رفیق نظام	۱۰۰
بیژن جزئی	۲۰
انور اعظمی	۲۵
مسعود احمدزاده	۵۰
حمید اشرف	۵۰
مسعود رحمتی	۵۰
سلطان نیور	۴۰
رفیق سعید	۳۰
فدائی	۸۰
جهان کارگر	۷۰
خسرو گلسترخی	۵۵
دانشیان	۶۰
مسعود رحمتی	۴۰
رفیق هادی	۴۰
سعید	۲۵
توماج	۷۰
مختوم	۸۰
شهریار ناهید	۴۰
اسپارکس	۱۰۰

**برای تماس با جهان با آدرس
زیرمکاتبه نمائید:**

JAHAN جهان
P.O. BOX 540
N.Y., N.Y. 10185 U.S.A.

تقویم تاریخ

آبان ۱۳۶۲

OCTOBER NOVEMBER

شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه‌شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه	شنبه
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷
۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱

- ۲ آبان ۱۳۲۴ تشکیل اولین کنگره حزب کمونیست گرجستان
- ۴ آبان ۱۳۲۲ تصویب قانون اعطاء مونیست سیاسی به مستشاران آمریکا یا احیای کاپیتولاسیون
- ۵ آبان ۱۳۶۵ شهادت رفیق فدائی، لقمان مدائش
- ۷ آبان ۱۳۸۷ اعتصاب کارگران کارخانه‌های چرمسازی تبریز، تحت رهبری سوسال دمکراتها
- ۷ آبان ۱۳۳۳ تصویب قرارداد با کنسرسیوم نفت
- ۸ آبان ۱۳۳۳ تیرباران دومین گروه از افسران حزب توده
- ۱۲ آبان ۱۳۰۴ میرزا یحیی واعظ کیوانی (قزوینی)، یکی از کمونیست‌های ایران هنگام طرح لایحه خلق سلطنت قاجار به قتل رسید.
- ۱۳ آبان ۱۳۵۷ روز دانش‌آموز، حمله ارتش به دانش‌آموزان و کشتار عده‌ای از آنها
- ۱۳ آبان ۱۳۵۹ حمله ارتش و پاسداران جمهوری اسلامی به روستای ایندرقاش (کردستان) و کشتار جمعی مردم
- آبان ۱۳۲۴ شرکت فرقه دمکرات آذربایجان، حزب دمکرات گرجستان، حزب جنگل و حزب سوسیالیست در "جبهه متولف احزاب آزاد میخواه"
- ۱۷ آبان ۱۳۳۳ تیرباران سومین گروه از افسران حزب توده
- ۱۸ آبان ۱۳۲۴ تشکیل فدراسیون جهانی جوانان دمکرات
- ۱۹ آبان ۱۳۳۳ شهادت دکتر حسین فاطمی، وزیر امور خارجه دکتر ممدق
- ۱۹ آبان ۱۳۵۰ شهادت رفیق فدائی خلق، شاعر و هدایتی
- ۲۵ آبان ۱۳۵۷ انقلاب کبیر اکتبر (نوروی) (۱۶ اکتبر ۱۹۱۷)



بتک است خون من درد دست کارگر داس است خون من درد دست بزرگر گرامی باد خاطر فدائی شهید رفیق مجید شریفی همایون - حجت

رفیق در خانواده‌های متوسط در شهر درود متولد شد. پدر او خیاطی بود که با زحمت خرج خانواده را تامین میکرد. رفیق در دوران دبیرستان با مسائل سیاسی آشنایی پیدا کرد و بخاطر اینکه از کودکی در دکان پدر کار کرده بود، در سنین بالا نیز در اوقات فراغت در کارخانه و یا در کارگاههای کوچک کار میکرد و با همین زمینه ها بسود که در قیام بهمن ماه فعالانه شرکت داشت. او از همان ابتدای فعالیتش مواضع انقلابی سازمان را تبلیغ و ترویج میکرد. رفیق بعد از قیام بهمن ماه دامنه فعالیت خود را گسترده تر کرد و لحظه‌ای از شور انقلابی-اش کاسته نشد، بهمین دلیل مسئولیت بخش دانش‌آموزی شهرستان درود "پیشگام درود" بر او محول شد که بخوبی از عهده انجام چنین مسئولیتی برآمد. رفقای که با او کار میکردند میدانند که او شب و روز - نداشت وبی وقفه کار میکرد. گاهی اوقات رفیق را میدیدی که با جبهه‌ای خندان ساعت ۲ تا ۳ نیمه شب از کار طاقت فرمای خود باز میگشت.

در ۱۶ فروردین ۱۳۵۹ به دنبال حرکت اعتراضی کارگران بیکار که از طرف رفقای هوادار سازمان سازماندهی شده بود، دستگیر میشد و مدت ۲ ماه در زندان خرم آباد بسر میبرد. رفقای که در زندان هم بودند او بودند، می‌گویند که او زندان را به یک کلاس برای آموزش م.ل. تبدیل کرده بود. رفیق بعد از آزادی با سخت‌کوشی به فعالیت خود ادامه داد و در مقطع انتصاب خاشن "اکثریت" سرخانه و قاطعه از مواضع سازمان دفاع نموده و بی رحمانه به افشای اپورتونیستها پرداخت. اپورتونیستها به رسم الافشان هنگامی که خود را عاجز در مقابل استبدالات رفیق می‌یافتند، به او لقب "تارخیت!" میدادند.

بعد از ۳۰ خرداد بدلیل مسائل امنیتی ابتدا رفیق به تهران و سپس به تشکیلات اراک انتقال یافت. رفیق همچنان با خلایق در رفع موانع و مشکلات شرایط مبارزه پس

تلفن های خبری

- هواداران
- درا آمریکا وکانادا
- ۲۸۹-۰۹۹۵ (۲۱۳)
- ۳۹۱-۲۴۱۸ (۲۱۳)
- ۳۴۸-۷۸۹۳ (۳۱۲)
- ۴۷۵-۱۸۰۶ (۲۱۲)
- ۹۲۱-۶۲۴۱ (۷۱۳)
- ۸۲۰-۱۹۰۷ (۷۰۳)
- ۸۹۱-۹۷۱۱ (۴۱۵)
- ۸۹۱-۰۳۹۹ (۳۰۵)
- ۹۲۵-۲۴۴۱ (۵۰۴)
- ۴۶۳-۴۹۰۷ (۶۱۹)
- ۳۶۰-۶۵۲۶ (۴۰۵)
- ۲۶۱-۲۰۲۰ (۸۱۷)
- ۳۲۸-۴۷۲۲ (۸۱۷)
- ۵۲۲-۴۴۲۴ (۲۰۶)
- ۸۲۹-۵۵۲۳ (۶۰۲)
- ۹۳۳-۱۴۳۳ (۵۱۴)
- ۲۴۱-۶۲۲۹ (۴۱۶)
- «سازمان چریکهای فدائی خلق ایران»
- لوس آنجلس
- غرب لوس آنجلس
- شیکاگو
- نیویورک
- هوستون (تگزاس)
- واشنگتن
- برکلی
- میامی
- بشن روز (لوئیزیانا)
- ساندیاگو
- اکلهم
- دالاس - آریلینگتن
- دنوتن (تکزاس)
- سیاتل (واشنگتن)
- تمبی (آریزونا)
- مونترال (کانادا)
- تورنتو (کانادا)



